

آب سربالا پیرو، ثورپاکه شهر میخواد

تشیع درباری ۱

جهت گیری مغرضانه مبلغین نشریه امرزما تحت رهبریت خلیلی، سرانجام پرده از چهره عقده دیرینه شان برداشته و در شماره ۸ این نشریه، زیر عنوان «حق مذهبی یا حق سیاسی» خبث طینت شانرا آشکار ساخته اند. این همان شعار جدایی دین و مذهب از سیاست است که شعله های ملحد در دوران قبل از انقلاب و اطرافیان کشتن مرتد در دوره صدراعظمی وی عنوان میکردند و می گفتند که «حقوق مذهبی یعنی چه؟ اکنون که کشتن مرتد به صدراعظمی رسیده مطرح کردن حقوق مذهبی دیگر مفهومی ندارد و».

اینها به زعم تفکر التقاطی و انصرافی شان، علمای بزرگ و مؤمن تشیع را محکوم کرده اند که چرا در پهلوی حقوق سیاسی از حقوق مذهبی یعنی رسمیت یافتن مذهب جعفری در کشور سخن گفته اند.

- این نشریه جدید مولودی است، بیباک، بد زبان، کج خلق و - سرپای امروز ما را از فحاشی و ناسزا گویی پر میکنند.

- ضمن فحاشی زیاد به علمای شیعه، ملیت سادات و قزلباش -

- اغلاط املائی نیز موجود اند (نماینده گی زنده گی، طلبه گی و -)

- مرتبه کلمه هزاره را مورد استعمال قرار داده اند.

- ملحدین و بیبدینان هزاره و سید و قزلباش و - نیز قابل قبول نمی باشند.

- توصیه ما به نویسندگان نشریه های «امروز ما» و «طلوع وحدت» اینست که بیشتر از این موجبات برپادی تشیع را با بکارگیری شعار های رکیک، پوچ و التقاطی فراهم ن سازند.

(نقل از مقاله «مولود نو» نشریه «وحدت اسلامی» (شاخه تشیع درباری) شماره ۲۷ - ۱۷ ثور ۷۶ صفحه ۲)

هزاره را با همکاری «دولت اسلامی» پاش میدهد. «دولت اسلامی» مسعود و همکاران مذهبی و گروهی وی، بیشتر از دیگران از اسلام و دین و مذهب حرف میزنند و فتوی ارتداد دیگران را کسانی صادر می کنند که از مذهب فقط این را میدانند که چگونه با حق مظلوم، قصر آقایی خویش را حفظ نمایند.

در مقاله «حق مذهبی یا حق سیاسی؟» که صرف روشن نمودن ترمینولوژی ها یا اصطلاحات مبارزاتی در وضعیت کنونی مقاومت اجتماعی است، تأکید بر مجزا نمودن ترمینولوژی مبارزاتی هزاره از ترمینولوژی های عوامفریبانه و هزاره ستیز تشیع درباریست. ذراین مقاله هیچگونه بحث اعتقادی و فلسفی نشده است. تشیع درباری فتوا داده است که اینکار «همان شعار جدایی دین و مذهب از سیاست است». معلوم است که تشیع درباری تاکنون فرق میان دین و مذهب را نمیدانند... تشیع درباری مدعی است که هم حق مذهبی را صاحب شده است و هم حق سیاسی را. میگوئیم خدا اجر شان بدهد. ما را حل اقل از گرفتن حق مذهبی بیغم ساخته اند. خداوند «علمای بزرگ و مؤمن تشیع درباری» را بیشتر ازین سرخ روی گرداند! وقتی تشیع را در افغانستان به رسمیت رساندند، ماهم بالاخره شیعه هستیم و در قانون اساسی يك ملت و دولت، دیگر تبعیض بین «چند تا نژاد يك مذهب» وجود نخواهد داشت!

در کلی گویی تشیع درباری حق مذهبی از دین و حق سیاسی از سیاست تفکیک نمیشود. وقتی ما از حق سیاسی و یا مذهبی حرف میزنیم، صرفاً از هویت انسان در جامعه اش حرف میزنیم. برای روشن شدن حق انسان هزاره در جامعه به این خبرنگار میگوئیم که در شماره ۲۶ مورخ ۱۳ ثور ۷۴ در نشریه تشیع درباری به چاپ رسیده است: «شورای عالی تصمیم گیری حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی با حضور آیت الله محسنی رهبر حرکت اسلامی و آیت الله (سید) فاضل عضو شورای عالی نظارت قبل از ظهر روز سه شنبه ۷۴/۲/۵ با شرکت محترم (سید) عالمی بلخی رئیس شورای مرکزی، حجة الاسلام والمسلمین استاد اکبری سخنگو و رئیس کمیته سیاسی و دگر جنرال (سید) مصطفی کاظمی رئیس کمیته نظامی از حزب وحدت اسلامی و حجت الاسلام والمسلمین (سید) جاوید و محترم (سید) انوری، (سید) احمدی و حجة الاسلام والمسلمین (سید) هادی از حرکت اسلامی دایر گردید.»

در مقاله «حق مذهبی یا حق سیاسی؟» صرفاً همین درد اجتماعی و سیاسی هزاره ها

در سیاست ها و اعتقادات عوامفریبانه، رکن اساسی را کلی گویی تشکیل میدهد. سیاست و منطق کلی گویی صرفاً برای انحراف ذهن ها از سرنوشت اجتماعی ملت است. در نشریه های متعهد و اهل فرهنگ و دانش این تقوی و صداقت وجود دارد که هیچگاهی فتوا نمیدهند و هیچ تفسیر را بدون استناد بر متن قابل انتقاد و یا قابل بحث، برای ملت مطرح نمی کنند: اهل فرهنگ جز آگاهی ملت هدف دیگر ندارند. ولی اهل دروغ و خادمان سیاست های عوامفریبانه و ضد مردمی بدون استناد بر موضوع قابل بحث، صرفاً برداشت شخصی خویش را در چوکات کلی گویی مطرح می کنند و بعد کلمه هایی چون «تفکر التقاطی و انحرافی» را نیز ردیف می نمایند و شایعه پراکنی را به وسیله انحراف ذهن ها از واقعیت های اجتماعی تبدیل می نمایند. انحراف ذهن از محور درد های اجتماعی و واقعیت های عینی به وسیله مقوله های کلی «التقاطی»، «ملحد»، «مرتد» بریگانه محوری میچرخد که عبارت از تحقیق ملت هاست.

تشیع درباری سه سال است که خادم «دولت اسلامی افغانستان» است و همگام با آن توطئه ریختن خون ملت را چیده است. برای این گروه مزدور سه سال است که جهاد خاخه یافته است و افتخار ریختن خون را برای استحکام این «دولت اسلامی» بر پایتخت نصیب شده و بیشتر از سیاف - ربانی از شکوهمندی و افتخار موجودیت «اسلام» در کابل به خود میبالند.

در اعتقاد ما، دولت اسلامی بیانگر سیاست اسلام و عدالت اسلام است. در این نظام سیاست اسلام است و اسلام سیاست. یعنی سیاست و دین سکه بی است که پشت و رو ندارد. هر دو رخن اسلام است. در حاکمیت اسلامی، عدالت اجتماعی، اسلام است و اسلام، حاکمیت عدالت بشریست، یعنی عدالت، اسلام است و اسلام، حاکمیت عدالت است. در حکومت اسلامی، قرآن محور اندیشه است و تمام عناصر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از همین محور پرتو یا حقانیت وجودی خویش را کسب می نمایند. یعنی دین محور نیست که انسان، جامعه، سیاست، اخلاق... در مدار آن قرار دارند. در این محور و مدار قرآن مرجعیتی است که رابطه انسان و خدا را در خط اسلام تأمین می نماید.

اما...

سه سال است که حاکمیت سکتاریزم فاشیستی، تحت پوشش «دولت اسلامی»، نه تنها اسلام که مسلمان (شیعه و سنی) را نیز میدرانند. در اصول عدالت این دولت، شیعه با دست شیعه و سنی با دست سنی قتل عام میشود. متن این «دولت اسلامی» با سیاست ایجاد تضاد اجتماعی و مذهبی عجین شده است. هزاره و ازبک در يك قبر دفن میشوند تا پشتون محکوم به مرگ شود. تشیع درباری با آگاهی کامل از سیاست ایجاد نفاق اجتماعی این «دولت اسلامی»، با تکیه بر عقده های تاریخی و اجتماعی بی که شالوده آن را مفکوره تبعیض اجتماعی میان اقشار ملت تشکیل میدهد، برای «دولت اسلامی» دهل خدمت و صداقت را مینوازد.

سه سال است که سیاست و شکل مقاومت تغییر کرده است. بعضی از عناصر جهادی دیروز، امروز بر ضد ملت و سرنوشت اجتماعی و سیاسی آن میجنگند. تبعیض نژادی و جنگ برای تفوق سیاسی، اجتماعی و نظامی يك نژاد، به فاجعه انگیز ترین مرحله خویش رسیده است. تشیع درباری با شعار «حق مذهبی» یا «حق شیعه»، امروز به عنوان صاحب حق سیاسی هزاره، خون

تحلیل شده است که وقتی در «شورای عالی تصمیم گیری» یک حزب یک تن هزاره را برای ثواب آخرت شان راه نغذهند، چگونه میتوان باور داشت که در «شورای عالی تصمیم گیری دولت اسلامی افغانستان» هزاره را اجازه ورود خواهند داد؟ در آن مقاله تحلیل شده است و گفته میشود که تشیع درباری با استفاده از شعارهای «حق مذهبی»، «وحدت تشیع» و «حق شیعه ها» بالای حق سیاسی و اجتماعی هزاره های سنی و شیعه چمبر زده است. گفتیم که تشیع درباری حق مذهبی را به دست آورده است؛ اما ای مردان مؤمن خدا، بگذارید هزاره حق سیاسی خود را بگیرد. نگذارید که «دولت اسلامی» تان که شما را حق مذهبی و سیاسی داده است، تشنه به خون هزاره ها باشد...

آری برادر،

درک میکنی که حقه های مذهبی چگونه سرنوشت مذهبی، سیاسی و اجتماعی ات را با خونت یکجا دفن میکند؟ درک میکنی که مفاهیم «فلسفه التقاطی و انحرافی» جز فریب و انحراف ذهنت از واقعیت های موجود سیاسی و اجتماعی چیز دیگری نیست؟ گرسنه میگردی دو جمع دو، چهار نان میشود و اینان مرتد و ملحدش میخوانند که به منطق و فلسفه ریاضی خیانت میکند! ما میگوئیم حق سیاسی، اینها میگویند التقاطی، مائوئیست، میگویند که «دین و سیاست یکبست» ولی لال میشوند که بگویند جای خالی هزاره در تصمیم گیری مذهبی و سیاسی شان، عمق سیاهی وجدان شان را به یادگار میگذارد.

مقاله «حق سیاسی یا حق مذهبی؟» با این بحث ختم میشود:

«پیروزی تشیع درباری در معامله سرنوشت سیاسی و اجتماعی هزاره ها، صرفاً مدیون ترمینولوژی «حق شیعه» میباشد. بزرگترین فریب مذهبی هزاره ها با این ترمینولوژی، هزاره را تبدیل به سرباز فداکار و صادقی مینماید که خون خود را خلاف منافع مردم خویش، برای اهداف سیاسی گروهی میریزاند که کاملاً برای اسارت سیاسی و اجتماعی هزاره ها، در طول تاریخ، موضعمگیری داشته است. موقف کنونی تشیع درباری در جوار مسعود و وضعیت ذلت بار هزاره درغرب کابل، بزرگترین امتحان درس تاریخ را با این سوال از هر فرد هزاره و ملت افغانستان میگیرد: ترمینولوژی تشیع درباری (حق مذهبی) و یا ترمینولوژی محروم ترین انسان جامعه (حق سیاسی)؟»

پاسخ درست، آزادی مذهبی، سیاسی و اجتماعی را ضمانت خواهد نمود. ورنه زولانه اسارت های مذهبی، اجتماعی و سیاسی هزاره ها مثل همیشه، با دستان تشیع درباری بر دست وپای هزاره بسته خواهد شد. نگذار برادر که با مذهب دروغ و شعار دروغ مذهبی، خون مذهب، سیاست و اجتماعت را بریزانند.

(امروز ما)



ع. سیدزادری

... من از کلمه «فلورانس»، سیلان شط طلائی را حس می کنم؛ از کجای آن؟ از خود آهنگش. ببینید که شناخت یک کلمه چقدر دقیق و عمیق و باارزش است! بعضی ها می گویند که «فلورانس»، در عین اینکه اسم مکانی است که همه می شناسند، در عین حال که موزیکش برای یک شاعر معنای چیز دیگری را میدهد و درخشندگی و سیلان یک شط و تیزی و سوزندگی رنگ طلا را القاء می کند، یک بیوگرافی هم دارد، و آن بیوگرافی مربوط به رابطه ای است که این کلمه با یک داستان و یک قضیه دارد. مثال می زند که نیز «فلورانس» اسم زنی عفیف بود، که زیبا و پاکدامن بود و... و در دوره کودکی ما، او شخصیت خیلی محبوبی بود؛ و من در پیچگی از او پتی از عفت، زیبایی و شرم ساخته بودم، و این، یک رابطه اختصاصی است که من در خودم، بین فلورانس و آن داستان- که با این کلمه پیوند پیدا کرده- احساس می کنم.

بنا بر این یک کلمه، در فرهنگهای غنی، یک بیوگرافی هم دارد، که خیلی مهم است؛ مثلاً کلمه «زند»، کلمه ای است که در هیچ لغتی، با آن عمق و ظرافت و آن ابعادی که حافظ بکار می برد، قابل ترجمه نیست؛ مثلاً بعضی ها [آترا] «کلوشار» ترجمه کرده اند، یعنی درویش، غذا و لایالی؛ در صورتیکه معنی هیچکدام از اینها را نمی دهد. گاهی «زند» اصولاً حتی معنی مافوق عالم، دانشمند و عاقل می دهد، چیز خاصی است.

«توره» یکی از همین کلمات است، «توره» یک بیوگرافی تاریخی دارد و همین رابطه اش با آن قضیه، جامعه شناسی و تاریخی است که به این کلمه غنایی بیش از حد می دهد. در اینجا است که معنی کلمه از محدوده وجودی خود کلمه خیلی فراتر می رود.

کلمه ای داریم بنام ثار- که در دعا ها می خوانیم. «یا ثارالله و این ثاره»؛ به خود امام حسین میگوئیم که تو ثار خدا هستی- اساساً در جامعه شناسی و فرهنگ عرب، «ثار» چیست؟

پیش از اسلام، نظام، نظام قبایلی است. بزرگترین کار انقلابی اسلام، تبدیل یک نظام قبایلی به یک نظام اجتماعی است؛ یعنی

پیغمبر اسلام در ظرف چند سال و در یک نسل- که چنین حادثه ای در تاریخ امکان ندارد، برای اینکه کاری است که در طول چندین قرن آنهم با تغییر عمیق زیربنای اقتصادی و سیاسی باید شکل بگیرد- از مجموعه قبایل- که خودش زیربنای اجتماعی خاصی است- این تبدیل زیر بنایی بزرگ انقلابی را انجام داده و آن تبدیل یک نظام قبایلی به یک نظام اجتماعی کامل، یک امت، یک جامعه، یک «سوسیته» است.

در نظام قبایلی عرب- همچنان که در تمام نظامهای قبایلی دنیا- هر قبیله، یک شخص واحد است، یعنی «فرد» وجود ندارد؛ بلکه قبیله وجود حقیقی دارد؛ هر فرد خودش هیچ نیست، و در عین حال تمام قبیله است، در بعضی از دهات، دهات خیلی پرت که هنوز این تمدن نجس ما به آنجا نرفته - اگر شما تجربه کرده باشید؛ نمیدانم- هنوز این روح هست: شما یک بیگانه اید، وارد ده می شوید، میبینید که همه کسانی که در جلوی دروازه در راه شما هستند، جمع می شوند و شما را به منزلی دعوت می کنند: «خواهش می کنم بفرمائید یک امشب را اینجا تشریف داشته باشید، یک امشب را اینجا استراحت کنید»؛ در صورتیکه این منزل مال اینها نیست، مال هیچکدام نیست، صاحبش اصلاً در صحرا ست و یا اصولاً در ده نیست. این برای چیست؟ برای اینست که آن روح ما، «اصالت ما» و «اصالت قبیله» در اینجا خود را نشان می دهد. شما بیگانه ای هستید، وارد می شوید، مهمان هستید، مهمان چه کسی؟ معمان حسن، حسین، اما آن حسن و حسین چون فردی در این جامعه، این امت و این قبیله است، با تمام قبیله مساویست؛ یعنی شما مهمان قبیله اید؛ بنا بر این هرکسی خودش را صاحب خانه میداند و میزبان شما، و چون هرکسی خانه ای مطابق شأن شما ندارد، شما را به خانه ای که تناسب بیشتری با شخصیت شما دارد، دعوت میکند، ولو آنکه صاحبش هم نباشد؛ مجاز هم هست این کار را بکنند؛

معلوم می شود که هنوز مالکیت فردی- لا اقل از لحاظ روحی بوجود نیامده؛ یعنی همه چیز مال قبیله است. شخصیت هم همینطور است: شما اگر به یک فرد توهین کنید، هرگز قبیله احساس نمی کند که تنها به او توهین کرده اید، تمام وجدان این جمع جریحه دار می شود و همه خودشان را متهم و دشنام دیده و شنیده احساس می کنند و در صدد عکس العمل برمیآیند، و شما باید از طایفه عذر خواهی کنید. در صورتیکه در یک جامعه، [اگر] شما به یک فرانسوی توهین کنید، به یک آمریکائی توهین کنید، به خود هیچگونه عکس العملی نشان نمی دهد؛ یا [اگر] به یک تهرانی یا به یک مشهدی توهین کنید، هیچوقت مشهدی ها و تهرانی

ص ۱۴

از «مخاطب های آشنا»



برادر طلبه ما آقای حلیمی از حوزه علمیه قم می نویسد:

دست اندرکاران محترم نشریه، خوب و خواندنی «امروز» را، بعد از تقدیم سلام و آرزوی موفقیت شما در جهت خدمت به مردم و انجام رسالت «جهاد فرهنگی»، بنده بعنوان یکی از خوانندگان «امروز» و «مخاطب های آشنا»ی شما فرصت و توان پایان و برشمرده جنبه های مثبت و منفی «امروز» را ندارم. اما از آنجاییکه متعلق به مردمی هستم که «امروز» را پراک دردها و رنج های بیگانه آنهاست، جبراً نمیتوانم نسبت به جریانات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بی که با سرنوشت این مردم ارتباط دارند، بی تفاوت باشم. از این رو خود را مسئول دانستم تا نکاتی را درباره «امروز» که به نظر قابل تأمل میباشند، تذکر دهم:

۱- تمبیر و تشیع دیراری: در مورد افراد خائنی که با سرنوشت مردم ما معامله کردند و در ریختن خون مردم در مقدمه دیربار، با دشمنان مردم همدست شدند، شاید تمبیر دوستی نباشد، زیرا تشیع و تشیع یک مکتب، طرز تفکر و تلقی ویژه اسلام است که قابل اطلاق بر افراد نیست، یعنی کسی را که پیروان مکتب است، نمی توان تشیع (مکتب) نامید بلکه شیعه (پیرو) باید گفت و شیعه با تشیع فرق دارد.

تشیع یک مکتب است و شیعه پیروان، منتها پیروان تشیع دره فهم و تلقی و تشیع و «عمل» به دستورات آن یکسان نیستند. بنابراین «تشیع»، دیراری و غیر دیراری ندارد و اما شیعیان و پیروان آن ممکن است دیراری باشند و ممکن است ضد دیربار، چنانچه در طول تاریخ هر دونوع شیعه وجود داشته دارد. درست است که از تشیع بعنوان یک مکتب در طول تاریخ تفسیر های مختلف صورت گرفته. دریک تلقی خون حسین (ع) باعث خواب توده ها بوده و درتلقی دیگر عامل بیداری مردم. «انتظار» بعنوان یک اصل در تشیع دریک تلقی توجیه کننده وضع موجود است و در طرز دیدی دیگر نفی کننده آن. اما هر برداشت و تلقی از تشیع را نمیتوان تفسیر نامید که اگر چنین باشد به تعداد تمام مجتهدین شیعه در طول تاریخ باید تشیع داشته باشیم. چون هر کدام طرز تلقی خاص از تشیع داشته اند.

۲- در مقاله «حق مذهبی یا حق سیاسی» میراث مردم ما را به شکل غیر عادلانه تقسیم کرده اید، «حق مذهبی» را به شیعیان دیراری بخشیده اید و «حق سیاسی» را از آن مردم ما دانسته اید. ما میدانیم که شما این اختیار را از کجا کسب کرده اید که «حق مذهبی» بزرگترین و گرانیهاترین میراث تاریخی مردم ما را که در طول تاریخ دریای آن خون ریخته اند، به چند نفر خاین ببخشید.

هزاره ها هرگز از تشیع جدا شدن نیستند، این پیوند با خون، «عشق» و «اگاهی» رقم خورده است در دوران بنی امیه که در تمام سرزمین های اسلامی به علی (ع) لعن می فرستادند، مردم مایه بهای خون شان افتخار لعن نگفتن به علی (ع) را کسب کردند.

هزاره با ماهیت شیعی خود برای ما ارزشمند است، نه بخاطر هزاره بودن خود، زیرا به عقیده ما «انسان» موجودی فرهنگی است. شخصیت اصیل انسان را فرهنگ، تفکر و اعتقاداتش می سازد، نه نژاد و خون. خون و نژاد فقط بخاطر شناسایی و تعارف است. «هزاره بودن» ما صرفاً بخاطر شناسایی ماست، اما

بقیه در صفحه ۱۳

برادر صمیمی، اندیشمند و آگاه، سلام و ارادت «ما» را نیز پذیرا باش.

از خواندن نامه و دیدگاهت نسبت به «امروز ما» احساس وجد میکنم و اطمینان مییابم که «امروز ما» واقعاً تبدیل به آئینه بی خواهد شد که تمام چهره ها و استعداد های صادق و صمیمی ملت خویش را از آن شناسائی خواهیم کرد و به پیشواز یک گام بزرگ فراخواهیم خواند. توضیحاتی را که پیرامون نکات مطرحه در نامه ات خواسته بودی، بازهم به تقلید از ترتیب نامه، خودت ردیف میکنیم:

۱- کاملاً درست است که «تشیع» برداشت و تلقی خاصی از اسلام است، اما فراورش نکتیک که این برداشت و تلقی به عنوان «کلی» بی مطرح است که همیشه بریدگاهها، تفکرات و استنباطات فراوان قابل تفسیر و توجیه است. اسلام هم مجموعه، دستورات خدای ربی تحت و رستگاری بشر است، اما تقسیم و مرز بندی آن به اسلام خلافت (در مذهب تسنن) و اسلام امامت (در مذهب تشیع) بیانگر دونوع نگرش است که گذشته از بحث درست یا نادرست بودن شان، طرز برداشت خاصی از اسلام را ارائه میکنند.

تشیع و تسنن هم به نوبه خویش دچار چنین تقسیم و ریزندگی بی میشوند: تشیع علوی: تشیع علی و تشیع علی و حسین و... خون میشود و تشیع صفوی: تشیع مام و مام و تریاک و قنکین. تسنن محمدی در مبارزه و فریاد عمر مختار تجلی مییابد که گلرله ای از خشم و عصیان بر علیه فاشیسم است و تسنن اموی به ربانی و مسعود و سیاق تعلق میگیرد که تمام افتخار شان را کشتن عدالت و برپایی انحصار و تبعیض شکل میبخشند. هر کدام از این اشخاص، چه بخوایم یا نخواستیم، خود را وابسته مذهب و مکتب خویش میدانند، اما در طرز برداشت و عمل شان است که فاصله ها با خودی نهایت اوج میدهند.

تشیع دیراری و تشیع مردمی نیز در زاویه همین نگرش از هم تفکیک میشوند. سید فاضل و سید کاظمی و سید هادی و محسنی به استناد تشیع است که وارد دیربار میشوند و بررکاب ربانی و مسعود

بوسه میزنند و رهبر شهید و مردم حماسه ساز کابل هم به استناد تشیع، رایت مقابل به فاشیسم و انحصار و بی عدالتی را برمی افرازند و پایه های آن را از خون خود و هزاران فرزند گرسنه و فقیر خود استحکام میبخشند. رهبر شهید و مردم غرب کابل از یکطرف و سید فاضل و همدستانش از طرف دیگر با طرز برداشت خویش از تشیع به دو تشیع وابسته اند، چون زاویه، دیدشان نسبت به این مکتب فرق میکند. یکی به حسین و ابودر و سایر همخوانانش در طول تاریخ اقتدا میکند و دیگری هم به قاضی شریع و کتب الاحبار و سایر همپالکان خود. تشیع دیراری به پیروان خود حق میدهد که به بهای خون هزاره در دستگاه فاشیسم رشد کنند و تشیع مردمی به پیروان خود نهیب میزند که «کربلا» و «عاشورا» را فراموش نکنند؛ بناً اینجا بحث لفظ و تعبیر یا اطلاق مکتب بر پیرو نیست، بیان عملکرد هایی است که از دونوع نگرش به یک مکتب ناشی میشوند و دیراری از اخون از همدگر فاصله و بیگانگی میگیرند. تفاوت تشیع خون و رسالت با تشیع دیراری و خیانت از همین بعد مسأله آشکار میشود.

۲- این قسمت از حرفهای شما را در دو بخش پاسخ میدهیم:

الف: بر خلاف ادعای شما، در مقاله «حق مذهبی یا حق سیاسی؟» ما میراث مردم خود را تقسیم نکرده ایم، بلکه سؤ استفاده تشیع دیراری از این تقسیم بندی را بر ملا ساختیم. تشیع دیراری، حق مذهبی و حق سیاسی مردم ما را به عنوان دو حق متفاوت و حتی متضاد ارائه میکنند، در حالیکه ما نه تنها این تفاوت و تضاد را از میان بر میداریم، بلکه بر اساس اعتقاد به یکی بودن دین و سیاست، مطمئناً به وقتی حاکمیت بپردازند حق سیاسی هزاره را در مرکزیت سیاسی جامعه قبول کند، مذهب و طرز تفکر او را به خودی خود پذیرفته است. امکان ندارد یک هزاره در دستگاه دولتی حاکمیت داشته باشد. اما حق اظهار مذهبی اش را نداشته باشد. حق سیاسی به معنای هويت اجتماعی و حقوقی افراد یک جامعه است. تشیع دیراری با تفکیک کردن حق مذهبی و سیاسی و سپس برجسته ساختن حق مذهبی، در واقع میخواهد مقام سیاسی خویش را از طریق دلالی با خون و هويت اجتماعی هزاره ها به وسیله مذهب حفظ نماید، چون

شخصیت اصیل انسانی ما «شیعه بودن» ماست. جنگ امروز ما در افغانستان بخاطر تثبیت شخصیت اصیل اسلامی و تحقق شعار های مکتبی ماست، بلی به همان میزان که هزاره بدون اعتقاد اسلامی برای ما بی ارزش است، به همان اندازه طرز تلقی از تشیع که نتواند درد های تاریخی هزاره را مرهم گذارد و شعارش را نجات محروم ترین انسان جامعه قرار دهد، نادرست است.

بدین خاطر است که به اعتقاد ما معامله گران دریاری نمیتوانند متولی «حق مذهبی» مردم ما باشند، زیرا آنها هیچگونه همرنگی با تشیع علی (ع) ندارند، زیرا بزرگترین اصل تشیع اجرای عدالت و نفی ظلم است در حالیکه معامله گران امروز با دشمنان عدالت و حامیان تبعیض همدست شده اند و خون محروم ترین انسان جامعه را بجرم عدالت خواهی به زمین می ریزند. «حق مذهبی» مردم ما چند مسجد، منبر و موزن نیست که به شیعیان دریاری داده شود. «حق مذهبی» مردم ما رسمیت مذهب و آزادی مذهبی است.

مردم ما به لحاظ محرومیت تاریخی شان بیش از دیگران نیاز به تشیع دارند، زیرا تشیع تنها مکتبی است که نجات محرومین و تحقق عدالت را شعار می دهد. مردم ما تشیع را آگاهانه انتخاب نموده و اگر دقت شود، همه شعار های مردم و حزب وحدت مبنای استوار اعتقادی و ایدئولوژیک دارد، اگر مامی گوئیم هزاره ها باید با سایر ملیت ها برابر باشند، مبنای فکری، توجیه منطقی و پشتوانه استدلالی آن مکتب توحیدی اسلام است که نفی کننده امتیازات نژادی می باشد.

بهر حال بخاطر اینکه شیعه هستند و هرگز از تشیع جدا شدنی نیستند و خون شان در پای آن ریخته است، همچنانیکه متولی «حق سیاسی» خویش هستند، خواهان «حق مذهبی» خویش نیز می باشند و هیچگاه معامله گران دریاری را نمایندگان مذهب تشیع نمیدانند، پس تقسیم شما «حق سیاسی» و «حق مذهبی» را بین مردم و معامله گران چه مبنای منطقی دارد؟

۳- گرچه ما میدانیم که تکیه و تاکید شما بر وضع تاریخی و فعلی هزاره ها به منظور دفاع از محرومترین قشر جامعه می باشد و واژه «هزاره» در تاریخ افغانستان حامل رنج بی پایان انسان زمان است و شما هم از همین رنج می نالید، ولی متأسفانه بخاطر عدم بلوغ فکری جامعه ما، از تاکید و اصرار شما روی موضوع هزاره دشمنان ما آگاهانه و دوستان ما ناآگاهانه سوء استفاده نموده شما و نهایتاً حزب وحدت را محکوم به هزاره گرایی می کنند و این مسئله به صلاح حزب وحدت و جامعه مان نیست، حزب وحدت به عنوان يك تشکل اسلامی علاوه بر هزاره ها شامل سادات، قزلباش و... نیز بوده مانند هزاره ها مخلصانه و دلسوزانه در مراتب مختلف حزب وحدت فعالیت می کنند.

درست است که حزب وحدت عمدتاً از بین هزاره ها برخاسته اما اهدافش هرگز محدود به هزاره ها نمی شود، حزب وحدت خواهان رسیدن همه ملیت های کشور به حقوق متناسب خویش می باشد و همیشه بر اجرای عدالت اجتماعی و وحدت ملی تأکید کرده است. ومواضع آن بر مبنای اصول ناب اعتقادی اسلام استوار بوده و هیچ گونه شائبه ملی گرایی در آن راه ندارد، و براساس همین مینا استعداد جذب همه نیروهای مؤمن را دارد، از هر قوم و ملیت که باشد. در اخیر امید وارم تحت تأثیر جو ملی گرایی حاکم بر کشور قرار نگرفته دیدگاه های تان بر مواضع مکتبی و توحیدی استوار باشد. چون جریانات ملی گرایی در روند تاریخ رویه شکست بوده و جریان تاریخی بسوی «حقیقت گرایی» و «امت واحده شدن» پیش میرود و همیشه تفکر ملی گرایی باعث تفرقه در بین جوامع بوده است نه عامل وحدت ■

جامعه هزاره، از خدعه های مکارانه تشیع دریاری است. صدسال جنگ روانی با هزاره ها، آنان را نه تنها در ذهن جامعه، که در ذهن خودشان نیز به حقیرترین موجود تبدیل کرده است. در این جنگ هزاره بودن جرم شده است و اطلاق آن حتی برای خود او نفرت انگیز و رنج آور است. هزاره های کوئته پاکستان که به نام هزاره بودن تحقیر و توهین نشده و فحش و دشنام نشنیده اند، امروز در بین خود وجود «سید موسی هزاره» را شاهد میشوند. در جامعه برادران پشتون، سیدقاسم رشتیا، سید شمس الدین مجروح... افتخار میکنند که پشتون اند و شخصیت و تاریخ و عظمت پشتون را تبارز میدهند، اما در جامعه هزاره تشیع دریاری خود را درچوکات اشرافیتی می اندازد که در آن محسنی و سید فاضل و سید کاظمی... به بهای محرومیت مذهبی، اجتماعی و سیاسی هزاره ها رشد مینمایند! دلیل این تناقض در چیست؟

شهید بلخی، چرا لنگی سیاه را از سرش دور می اندازد و چکامه هایش را به حنجره تمام فریاد هزاره تبدیل میکند؟ وقتی تشیع دریاری «حق سید و قزلباش» را که جزئی اندک از جامعه تشیع را تشکیل میدهند، دعوا کند و «انجمن دفاع از حریم مقدس سادات» تشکیل دهد، آیا هزاره حق ندارد حق انسان محروم و بی همه چیز جامعه میلیونی خود را فریاد کند؟

ما هر انسان محروم و زجر دیده بی را که با هزاره دریک ترازو وزن شود، دریک کوره بسوزد و دریک مزرعه اجباری به کار کشیده شود، هزاره میدانیم، اما به کسی که با تمسخر به چهره، شخصیت، تاریخ و خون هزاره دربی معامله با هستی او باشد. هرگز رشته پیوند نخواهیم داشت. اعتقاد ما به اصل جاودان توحید (یگانگی خدا و خلق خدا) برای مان حکم میکند که پوزوه هرگونه اشرافیت خود بزرگ بینانه بی را به خاک بمالیم.

مبارزه بخاطر نجات انسان محروم - که حکم خدا و رسالت انسان است - مارا در کنار هزاره قرار میدهد، حالا اگر این امر تشیع دریاری را به وحشت می اندازد یا هار میسازد، برای ما مجرمیتی نخواهد بود.

(امروز ما)

- برادر عزیز، آقای جاوید، نامه شما زمانی به دست ما رسید که شماره فعلی آماده چاپ بود. مطمئناً در شماره بعدی این نامه صفحه «از مخاطبهای آشنا»ی ما را آذین خواهد بست.

(امروز ما)

وقتی هزاره صاحب حق سیاسی باشد، تشیع دریاری به اصول فکری چند انگل زالو مشربی تبدیل میشود که چهره یادکرده اش تنفر عمومی جامعه را در برابر آنها ایجاد خواهد کرد. قویاً به حافظه داریم که اعلیحضرت ظاهر شاه در مراسم عاشورا اشتراک مینمود. ولی نقش اجتماعی هزاره در عاشورا صرفاً گریه و دست بوسی بعد از ختم مجلس بود. یعنی تاریخ اجتماعی هزاره از تاریخ شیعه های دریاری متفاوت است.

ازسوی دیگر شما نباید برادران هزاره سنی خویش را فراموش کنید. وقتی ماترینولوژی مبارزاتی خویش را صرفاً منحصر به شعار «حق مذهبی» کنیم که از جانب تشیع دریاری در دهان ما گذاشته شده است، بزرگترین فاجعه چند پارچگی را بر جامعه هزاره تحمیل کرده ایم. هدف از «حق سیاسی» هیچگاهی چشم پوشی برحق مذهبی نیست، بلکه ترك گفتن شعار است که امروز نتیجه آن را می بینیم که چگونه تشیع دریاری در جوار ما و با شعار ما رشد کرد و به ساطور گردن اجتماع هزاره سنی و شیعه تبدیل شد. در پناه اجتماع و بستر خون هزاره بود که محسنی از شیخ جاسوس تا آیت الله رهبر ارتقاء مقام یافت!

ب: هر انسان دارای سه نوع شخصیت است: شخصیت فردی، شخصیت ملی- نژادی و شخصیت اعتقادی. وقتی بخواهیم انسانی را به خوبی بشناسیم، ناگزیریم این سه نوع شخصیت او را دریک ردیف طولی مد نظر گیریم. رابطه میان این سه شخصیت، به اصطلاح منطق صوری ارسطو، رابطه عام و خاص مطلق است. درست مثل انسان، حیوان، نامی (فوق کننده). مثلاً اسم شما حلیمی است (شخصیت فردی)، از نژاد هزاره استید (شخصیت ملی- نژادی) و طرز تفکر شیعی دارید (شخصیت اعتقادی). صحبت کردن از هیچکدام اینها مستلزم نفی دیگری نیست و چه بسا که برای شناخت بهتر و کاملتر شخصیت شما مطالعه هرکدام آنها ضروری میباشد. تکیه بر شخصیت ملی هزاره، به معنای نفی شخصیت اعتقادی او نیست، بلکه به معنای تاکید بر هویتی است که چهره او را در بین جامعه برجسته میسازد.

۳- وقتی ما از هزاره سخن میگوئیم، منظور ما بازار مشترکی است که در آن هویت غالب را هویت هزاره تشکیل میدهد. در این بازار، ماهمه کسانی را که در ذهن جامعه و مردم «جایگاه»، «ارزش» و «بها»ی مساوی دارند، هزاره میدانیم. سخن از درد و رنج و تاریخ هزاره، همه همسرنوشتان او را به دورش جمع میکند. در اینجا حتی پشتون و تاجک و ازبک... مطرح نیست. سرنوشت مشترکی مطرح است که همه راه یکدیگر پیوند میزند. تفکیک سید و قزلباش ... از

های دیگر احساس نمی کنند که مورد اهانت واقع شده اند؛ هر کسی حساب شخصی خودش را دارد. ولی در جامعه قبیله ای یک شخص وجود دارد به اسم قبیله، که معمولاً رئیس قبیله، توتم قبیله یا خدای قبیله، تجسم روح جمعی است، روحی که افراد و تن های گوناگون دارد: هزار تا، دوهزار تا و... از لحاظ حقوقی هم این مسأله وجود داشته؛ حقوق قبایلی یک حقوق جمعی است، و آن اینست که اگر فردی از قبیله مثلاً بنی غطفان، فردی را از قبیله بنی زهره کشته باشد، قاتل، قاتل نیست؛ مقتول هم، مقتول نیست، بلکه قاتل بنی غطفان است و مقتول بنی زهره؛ اصلاً هر فردی از بنی زهره خود را صاحب خون می داند و هر فردی از بنی غطفان قاتل و کشته شده است. بنا بر این برای انتقام گرفتن، کافیست که هر یک از افراد بنی زهره هر وقت دستش به هر فردی از افراد بنی غطفان- که قاتل جزء آن قبیله است- رسید، او را بکشد؛ این انتقام، گرفته شده، ولو فرد کشته شده هم هیچ ربطی به قاتل نداشته و یا اصلاً نشنیده باشد و هیچ تقصیر هم نداشته باشد، ولی بهر حال عضو آن قبیله است، یعنی این قبیله، یک خون طلب دارد، و آن قبیله است که یک خون را ریخته. افراد از لحاظ حقوق قبایلی، شخصیت حقوقی ندارند.

این، زیربنای اجتماعی قضیه است؛ اینجا درست دقت کنید که قضیه چقدر زیبا و عمیق می شود: فردی از یک قبیله، یک فرد از قبیله دیگر را می کشد. قبیله ای که کسی از افرادش کشته شده، صاحب خون است؛ آن کشته، "تار" این قبیله است. درست روشن است؟ ما قبیله ای هستیم؛ یکی از افراد قبیله دشمن یکی از بچه های ما را کشته؛ پدر یا مادر یا پسر او صاحب خون نیستند؛ همه ما صاحب خون هستیم؛ او "تار" خانواده اش، تار پدر، مادر، پسر- پسر بزرگ- ش نیست، تار قبیله است، تار ماست. خوب، یعنی چه؟ یعنی ما از دشمن یک خون طلب داریم. غیرت یعنی، تحمل نکردن این بار "تار" بردوش خویش. غیرت قبیله ای اینست. هر کس تار را ببخشد یا درصدد انتقام بر نیاید، معلوم می شود که ناموسش را هم می فروشد، غیرت ندارد. بنابراین هر قبیله غیرتقدی وقتی یک تار دارد، حتماً باید انتقام آن را از دشمن بگیرد.

در این جا افسانه ای هم هست که در عین حال که دروغ است، از آن راست تر حقیقتی در تاریخ انسان نیست؛ و آن اینست که- چقدر عالیت- می گویند وقتی فردی از قبیله ما کشته می شود- قبیله بصورت چادر نشین است، کوچ می کنند، بیلاقی می کند، قشلاق

میکند- خون او می ریزد، اما روح او بصورت پرنده ای ضجه گنان شب و روز در پیرامون قبیله و دور سریکایک جوانهای قبیله و زن و مرد قبیله می چرخد و ضجه می کشد و شکنجه می بیند و فریاد می کشد و افراد قبیله اش را به انتقام می خواند و این مرغ، این پرنده، آرام نمی گیرد، تا وقتی انتقامش از دشمن گرفته شود. این افسانه، درست روشن است؟

بنا بر این وقتی که قبیله ای یک تار دارد و باید تارش را و انتقامش را از قبیله دشمن بگیرد، احساس می کند که تا وقتی که یک خون از دشمن نریخته و انتقام نگرفته، موجود ملعونی است که پرنده تار دائماً شب که می خوابد، در خانه اش که می رود، مسافرت که می رود، مشغول عیش و عشرت که هست، غذا که می خورد، نماز که می خواند، در هر کاری و هر حالی که هست... برگرد سرش می چرخد و رهاش نمی کند، و فرد قبیله اگر غیرت و حمیت داشته باشد، صدای ضجه و دعوت آن مرغ را بگوشش می شنود. این یک رابطه قبایلی و سنت قبایلی در مسأله تار است.

بقیه از صفحه ۸ :

است... الان هجوم تعرض، تعدی، چور و چاول اینها نیست... انشاء الله اقدامات صورت گرفته و میگردد... انشاء الله تعالی همین تیر اندازی ها هم مهار میشود... خود را آواره نکنید... کابل خانه شماست به کجا میخواهید بروید باز می خواهید هزاره جات بروید، همان تاریخ که زمانهای سابق تکرار شد همان تاریخ را می خواهید تکرار کنید... اینجا خانه تان است... شرط اساسی این است تکرار می کنیم اساسی تر از همه اینها یاد خداست. و با توکل برخداست این را فراموش نکنید... فقط خدا و فقط فکر دین و مذهب اتین داشته باشید و باشید سر جای تان و تکان نخورید. امید خداست که همه کارهای شما را خداوند به نحو احسن اصلاح کند... کسی از منطقه شان کوچ نکند... حالا به زور چرخاندن کوچ صلاح نیست حالا از ما و شما حساب برادری... سالهای اول که در کابل آمده ام تا حالا و همین حرف را در همین مسجد گفته ام و آن اینست که ما... حقوق مردم خود ما را هیچ وقتی فراموش نمی کنیم... و از جمله این حقوق تان و وزارت ها است ریاست ها است فرقه های نظامی است مکاتب و مدارس تان در مناطق است. از همه اینها اهم تر رسمیت مذهب جعفری است... اینها انشاء الله شدنی است... کارها الحمد لله انشاء الله اصلاح میشود... دیگر انشاء الله تعالی با بیچاره گان تان همکاری داشته باشید... باز هم خداوند ارحم الراحمین است... انشاء الله تعالی رحم او بی پایان است... انشاء الله عنایات خاص اش را شامل حال همه ما و شما بکند. نظر ولی عصر (عج) را شامل حال همه ما و شما بکند سرگردانی و پریشانی ها را برطرف بکند. برادری و اخوت را نصیب ما بکند. والسلام علی من التبع الهدی.

بقیه از صفحه ۹

تازه ام را برایت میگوید. پناهگاه برای من، پایگاه خون است. من چشمه خونم و زمان تشنه به خون است. باخونم زمان را سیراب میکنم. تعهد و مسؤولیت سرخ اند... ومن آگاهم و در پایگاه خون خویش ایستاده ام و هنوز نیفتیده ام و شاهد کم فاشیستان و خفاشان جشن حاکمیت سفاک را به جا می آورند... میبینم که خفاشان امید به سقف خانه من بسته اند، که انگار فصل، فصل کوچ من است. خفاش حیلہ دارد: «کابل خانه شماست به کجا می خواهید بروید باز میخواهید هزاره جات بروید...» نه، ای خفاش! اکنون کابل به کام تشنه به خونان است. کابل فاشیست خانه و خفاش خانه عصر است. بر پام کابل گام فاشیزم نهاده شده است. کابل دیگر خانه ملت نیست. خفاش وفاشیست کابل را از ملت گرفته اند. کابل خوش جاریست. کابل از ملت مهجور مانده است. فاشیستان پنجشیر، کابل را به سلاح خانه اقصا محروم ملت تبدیل کرده اند... کابل دیگر از آن ملت نیست... کابل در چنگال فاشیزم بیجان شده است... کابل وانسانش به نجات ضرورت دارند...

... ومن، قویتر از دیروز، ایستاده ام و تاریخ پیش چشم شکل میگیرد. من با زمان میثاق خون بسته ام... و تو ای خفاش، به یاد داشته باش که پیوند من با تو نیز خون است: تو خونم را ریخته ای... من اگر میروم، خونم در خانه ام گواه مرگ تو است. رفتن من برگشتن است. از سیمای تاریخ، خون من میچکد، من اگر نباشم خون فریاد هستی ام را بلند میکند.

من «بودن» ام را باخون اهدیت داده ام

بیدل

در محبط حادثان دهر مانند جباب

از دم خاموشی ماسع هستی روشن است

بر ندارد ننگ افسردن دل آزادگان

شعله بیتاب مارا آرمیدن مردن است

عمرها شد بر خط پرکار، جولان می کنیم

رفق ما آمدنها، آمدنها، رفتن است

لحظه های سبز، لحظه های سرخ

سعید، س

بسته در زنجیر

خفته در دهلیز

پلک بگشا، بالش عادت بدر، برخیز

تاکران ها، موج رستاخیز، توفان نهایی را
کرده است آغاز

و کبوتر بر فراز آسمان باز

در زلال بی نهایت می کند پرواز

خفته در دهلیز

بسته در زنجیر

حلقه ی زنجیر هائی سرد، سنگین است

پلک بگشا، خواب ننگین است

لحظه ها با شوق آغاز قیامی سبز می رویند

لحظه ها، با انتظار انتقامی سرخ می میرند

جام ها، لب های رنگین خداوندان شب را بوسه

می کارند

بسته در زنجیر

خفته در دهلیز

آفتاب شهری آوازا، باید

ریشه های روشن را در خلیج خون سرخ ما بلرزاند.

باغ فردا، در دل شب هاست

تیرگی باید که روید از عمیق آن گیاه نور

ماشبی داریم

ماشبی داریم و در اعماق سردش تبی داریم

باید از ژرفای شب روید گیاه نور

باید امشب بشکند در آسمانها شعله ی

خورشید

از نهفت قلعه ی شیطان

می خروشد روی دشت شب

رود های وحشی آواز :

تا طلوع لحظه ی آغاز راهی نیست

و کبوتر بر فراز آسمان باز

در زلال بی نهایت می کند پرواز

خلا، مقاومت در کابل ناشی از عدم روحیه مشترک غلبه بر فاشیسم بود. در جریان این مبارزه، بیشتر از آنکه به شکست فاشیسم فکر شود، به افتخار پیروزی انفرادی بر فاشیسم فکر میشد. «شورای نظار» سکناریزی است که خزانه عریستان سعودی و تمام امکانات نظامی و تبلیغاتی یک ملت را به دست آورده است. مفکوره جنگ طبیبی تنظیمی با هیچون فاشیسم که پشتوانه، هرچندش صدا با میلیون دالر وهابیت است، نمی تواند ضامن شکست فاشیسم باشد. امروز فاشیسم عدل با تمام ملت مواجه است و هر جا که قدمش گذاشته میشود، نقش پایش را خون مردم پر میکند. اما در تبلیغات به مقاومت مردم صرفاً سیمای جنگ تنظیمی داده میشود. سکناریز پنجشیری، با آرمان ملیت گرای کور فاشیستی، هرگونه سیاست پیرونی را برای قبول و پیروزی این سکناریز لیبیک میگوید. فاشیسم مسعود از ابتدا اکنون از آرمان اجتماعی و عدالت اجتماعی اسلام خالی بوده است. جمعیت اسلامی دیگر تنظیم اسلامی نیست. اسلام از این تنظیم افتاده است و عملاً بیشتر از یک «جمعیت» نیست که مطلقاً خادم سکناریز پنجشیری و آرمان استیلا گراانه آن است.

جنبات طالبان، قویترین عامل موقیبت فاشیسم کابل است. تا جاییکه مسعود در آخرین مصاحبه اش «طالبان» را «دخت خدا» برایش توصیف میکند!

«طالبان» با غرور ما فوق طریقت انسان و با سیاست صرفاً «تنظیم دزائی» به جانب کابل حرکت کردند. این گروه با پرچم سفید و شعار شریعت و عدالت صرف خون گسانی را ریختند که جز عدالت خواهی و حق خواهی در پرتو قرآن چیزی دیگری را آرزو نداشتند. این گروه جز مساعد ساختن زمینه تجاوز به حیثیت، شرف و ناموس برادران هزاره، خویش هیچ دست آورد دیگری را با دیدن مغرورانه و پر شتاب شان بسوی کابل نداشتند که بدون تردید ننگین بودن این عدم آگاهی «طالبان» لکه ننگ را در تاریخ اجتماعی کشور به یادگار میگذارد.

«طالبان» با پرت بودن شان از تاریخ اجتماعی کشور و به خصوص عدم شناخت مقاومت مردم در برابر فاشیسم کابل، به غرور ملی افغانان صدمه می را وارد کردند که امروز باز ده عمل ناآگاهانه آنان، ورود چکمه پوشان فاشیسم کابل و ریزش خون برادران پشتون در سرزمین آنان است. این دست آورد «طالبان» بزرگترین ضربه را به غرور ملی و اجتماعی برادران هزاره، شان نیز وارد ساخت.

اکنون به ساده گی میتوان گفت که «طالبان» صرفاً یک هدف داشتند و آن بروز کینه و عقده تاریخی شان در برابر هزاره ها بود. زمینه سازی سقوط مقاومت در کابل و ورود سکناریز پنجشیری در هلمند، نشان دهنده این امر است که «طالبان» «شریعت» را وسیله ی ساختن که امروز خون برادران خود شان را نیز با آن میریزانند. شهادت «دوهر شهید» با داستان «طالبان» نه تنها بیانگر کینه این گروه در برابر هزاره ها، بلکه خیانت در برابر سرنوشت اجتماعی و سیاسی برادران پشتون نیز میباشد. بعد خطرناک خدمت «طالبان» به فاشیسم کابل اینست که «شریعت» و «دین» را به وسیله خیانت (آگاهانه و یا ناآگاهانه) تبدیل کردند.

«طالبان» با سیاست مبهمیدند و باید بدانند که مبارزات اجتماعی کنونی ما، مرحله تغییر و تکامل اجتماعی را نیز در بر دارد، در مرحله تغییرات اجتماعی، هر اقدام آگاهانه و یا ناآگاهانه، صیغه تاریخی به خود میگیرد. اقدام خیانت به این یا آن ملیت برادر کشور، زمینه یی را به وجود خواهد آورد که عدم تفاهم ملی و روحیه برابری و برادری، به مثابه انفجار بالقوه اجتماعی در بطن ملت افغانستان باقی بماند. همین اکنون این قضاوت به میان آمده است که جنگ «طالبان» با «مسعود» جنگ دو عظمت طبیبی مغرورانه یی است که نتیجه آن صرفاً حاکمیت و پیروزی فاشیسم خواهد بود؛ که این امر خلاف آرمان نسل آگاه ملت افغان برای افغانستان خروشیخت آینده است.

روحیه افتخار پیروزی انفرادی و خیانت «طالبان» به مقاومت مردمی در کابل، تجربه یی است که میتواند مشکل مقاومت را در برابر فاشیسم خون آشام مسعود دو باره شکلدهی کند. اکنون این باور به یقین تبدیل شده است که برای افغانستان مسلمان و یکپارچه به مقاومت سازمان یافته در سطح ملی ضرورت داریم. رشد کنونی فاشیسم این امر را به اثبات رسانید که مقاومت اجتماعی باید در چارچک تفاهم ملی طرح ریزی شده و بعداً جبهه مشترک ملی در برابر فاشیسم کابل ایجاد گردد. تکرر روی های مغرورانه و خود محور اندیشی های تنظیمی جز رشد سکناریز پنجشیری و گسترش جنگ در ولایات دست آورد دیگری نخواهد داشت.

آیا هنوز هم باید بیشتر از این به اهانتی تن سپرد که فاشیسم سکناریزی برملت افغانستان روا داشته است؟ فاجعه کنونی که به مثابه هتک حیثیت ملی و بین المللی ما پذیرفته شده است، ناشی از انحصاریست که اختاپوت گونه قلب کشور را در پنجه گرفته است. جامعه شناسی علماً به انحصار رسانیده است که همانطوریکه انحصار سیاسی و اقتصادی شتت اجتماعی را ایجاد می نماید، شتت اجتماعی نیز زمینه ساز رشد انحصار سیاسی و اقتصادی در بطن جامعه است. مسؤولیت تاریخی و تعهد اجتماعی و اعتقادی هر فرد افغانستان را به جبهه ای میخواند که از آن ملت است. امروز فاشیسم در هلمند افغان میکشد ولی جبهات دیگر ضد فاشیستی آرام اند. از کابل نیرو اعزام میشود و اما کابل بدون مقاومت است. این وضعیت صرفاً فقدان تفاهم ملی و جبهه مشترک ملی در برابر فاشیسم مسعود است که امروز میتواند تا هلمند پرواز مرگ افرین برای ملت داشته باشد.

(امروز ما)

تشیع درباری پیش قراول فاشیزم در هزاره جات

تشیع درباری با آغاز جنگ در بامیان آنهم که لحظاتی که هنوز زخم فاجعه غرب کابل در بدن ملت ما التیام نیافته است، مردم مارا در برابر آزمون تازه بی قرار داده است که مستقیماً آگاهی تاریخی، اجتماعی و مذهبی آنها را تحت سوال قرار میدهد. خصوصت و رقابت اجتماعی تشیع درباری در برابر رهبریت سیاسی مردم ما، پیوند مستقیم با ستراتیژی نظامی و انحصاری حاکمیت های فاشیستی داشته و هیچگاهی نمیتواند مجزا از نیت خصمانه حاکمیت در برابر اقشار ملت مان مطرح باشد. منطق جنگ یگانه اصل برای حفظ جیات سیاسی حاکمیت سکنارستی کابل است. ائتلاف کنونی در پایتخت، ترکیب نامتجانس گروه هایی است که هریک به گونه بی اهداف انحصاری خویش را در متن ملت نشانه میگیرند. فاشیسم و تشیع درباری با آغاز جنگ در بامیان نیت انحصاری خویش را در متن جامعه هزاره پیاده مینمایند.

نقش مزدوریت تشیع درباری برای حاکمیت های سیاسی و همچنان حمایت نظامی، سیاسی و اقتصادی حاکمیت از تشیع درباری دو فاجعه را در محدوده دو اسارت بر جامعه ما تحمیل مینماید: فاجعه اسارت مذهبی و فاجعه اسارت سیاسی.

تشیع درباری محصول ضابطه های اجتماعی است که دین در حاکمیت آن زیر گامهای سیاست له شده است و از مذهب صرفاً به مثابه وسیله، رسوخ سیاست انحصاری در بین اقشار ملت استفاده میشود. تجمع سید انوری، سید هادی، محسنی، سید فاضل.... و اکبری در جوار حاکمیت فاشیستی سیاف- مسعود به عنوان یک تشکل شخصیت های به ظاهر مذهبی، یگانه امکان را برای فاشیزم کابل میسر گردانیده است که شبکه و سیاست انسان کشی خویش را در هزاره جات فعال نگهدارد. فعال بودن این شبکه و یا ستراتیژی مرگ آفرین، یگانه دست آورد را برای تشیع درباری نیز به بار می آورد که حقوق اجتماعی و سیاسی و مذهبی مردم مارا تصاحب کند.

مشعل شدن جنگ در بامیان پلان شده ترین ستراتیژی است که همگام و در باموافقت با فاشیزم کابل به راه انداخته شده است. در عقب این پلان هیچگونه مسأله غیر آگاهانه بی وجود ندارد. هدف فاشیزم کابل از این جنگ همان پخش حضورش در هزاره جات است و هدف تشیع درباری همان مواجه نمودن مردم در برابر هم و در برابر دستگاه نظامی فاشیزم کابل است. سرکوب نمودن مردم ما توسط دستگاه حاکم و بعداً تصاحب حقوق سیاسی و مذهبی مردم قلع و قمع شده نیتی است که برای ما از لحاظ تاریخی هیچگونه تازه گی ندارد.

قبل از آغاز جنگ در بامیان، آقای اکبری، در بیانیه اش به مناسبت سومین سالگرد ورود و تسلط فاشیزم در کابل، اعلان جنگ با مردم مارا به گونه ضمنی چنین بیان میدارد: «این را کار خیر و به نفع مردم خود می دانیم، در بقیه مناطق هم همینطور در هزاره جات هم ما می گزینیم به نفع ماست که حاکمیت دولتی اعمال شود» (۱)

مقابله قوی و فوری مردم ما در برابر این نیت و عملکرد های خصمانه، یکبار دیگر حساسیت، قدرت و شهادت آنها را در برابر دشمنان هویت و خون شان به غایش گذاشت. در این مقابله فاشیزم و ستون پنجمی آن نه تنها با شکست فاحشی مواجه شدند، که طمع تلخ تجربه های خونین کابل را بار دیگر در کام خویش احساس نمودند. تصفیه کامل مرکز و نواحی بامیان از وجود «تشنه به خونان هزاره» تنها دست آورد مهاجمین در مقابله با مردم ما است.

(۱) (وحدت اسلامی، شماره ۲۷، ۱۷ ثور ۱۳۷۴، ص ۳، سترن ۳)

اقبال

وای بر منت پذیر خوان غیر
گردنش خم گشته ی احسان غیر
خویش را از برق لطف غیر سوخت
با پشیزی مایه غیرت فروخت
ای خنک آن تشنه کاندلر آفتاب
می نخواهد از خضر بك جام آب

بیدل

سازامکان از شکست آواز پیدا می کند
بال برهم می خورد پرواز پیدا می کند
چون خط پرگار، بر انحام می سوزد نفس
ناکسی سر رشته، آغاز پیدا می کند
چون نگه هر چند در مژگان زدن گم می شوم
حسرت دبنار مارا باز پیدا می کند
نفس کافر از مسلمان کن کمال این است و بس
سحر چرن باطل شود، اعجاز پیدا می کند
عجز چون موصول بزم کبر مآشد عجز نیست
گرنیاز آنجارساندی، ناز پیدا می کند

امروز ما

ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی

افغانستان

پشاور: P.O. Box: 1073

University town Peshawar

قیمت يك شماره: (۲۰۰) افغانی

یا (۲) روبیه

حساب بانکی:

Bank Alhabib Limited

F.C Plaza Sonahri Masjid

Road Peshawar Cantt.

account No: 0011088-55



امروز ما

ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان

شماره پنجم - شنبه ۶ جوزا ۱۳۷۴ - ۲۷ می ۱۹۹۵ - ۲۸ ذی الحجه ۱۴۱۵ هـ ق

سرخي گونده خفاش از خون من است



ربانی علیه ملتش فتویٰ میدهد!

خفاش در روزن خون لاله میباید

روز شمار حوادث در غرب کابل

آب در بالا میرود ثور دانه شهر میثراوات

از «مخاطب های آشنا»

بنام خداوند آگاهی، آزادی و برابری

جبهه، مشترک ملی، پادزهر فاشیزم کابل

بعد از گذشت سه سال، فاشیزم کابل به مرحله بی از تکامل خویش میرسد که میخواید استراتژیی تسخیر پایتخت را با پاکسازی دیگر ملیتها در سطح ولایات کشور تطبیق نماید. مقاومت مردمی سه سال در کابل، با تفاوت غیر قابل مقایسه با امکانات اقتصادی و نظامی فاشیزم، ماهیت حماسه بی را به تاریخ مبارزات اجتماعی آزادبخش این کشور سپرده است که آگاهی را در صفحه خیزش اجتماعی آن، با عنوان سرخ درج می نماید.

امروز کابل آرام است و کوه تلویزیون و کافر کوه دیگر مرکز فرستنده مرگ برای ماحول انسانیش نیست، اما حاکمیت مرگ سالاران، مرگ را با اختطاف و یا نابودی تدریجی در آنجا پایدار نگه داشته است. در کابل جنایت زیر زمینی میشود و اما ماهیت فاشیزم از ولایات سر بیرون میکند: پشتون در سرزمین خودش خوش میریزد و هزاره در زمین خودش از تو جنگ را میباید. تفنگداران سکتاریزم پنجشیری در زمین پشتون تا هلمند انسان میکشد و تشیع دریاری با مغز سید فاضل، سید کاظمی و سیدهادی، اکبری را برای هزاره کشی در بامیان میفرستد.

پیروزی فاشیزم در تطبیق استراتژیی تسخیر نظامی کابل و بعد با تطبیق انحصار سیاسی بر پایتخت مدیون يك خلا، در مقاومت و جنایت «طالبان» است که میتواند به مثابه بزرگترین لکه، ننگ در تاریخ اجتماعی ملت افغانستان تلقی گردد. (ص - ۱۵)

شما کشور تانرا دوست ندارید

متن سخنرانی استاد بلاغی

در مراسم چهلمین روز شهادت رهبر شهید - اسلام آباد

ما دشمن تاجک نیستیم، طرفدار پشتون هم نیستیم؛ ما طرفدار برادری و برابری ملیتها در افغانستان استیم.

(رهبر شهید)



آقای ربانی علیه ملتش فتویٰ می‌دهد!

کردن گفت: قبول میکنم. گفتم از رویکه از جلال آباد هیأت آمده، بین ما و شورای نظام آتش بس شده است. در جنگ دوازده روزه ما از غیر نظامی یک هزار نفر زخمی داشتیم، اما در زمان صلح تا حالا که تو آمده ای، ما چهار هزار نفر زخمی داریم، از این جمله در غیر نظم نظامی نیست، همه مردم غیر نظامی هستند...

... با این وضع رقت باری که پیش آمده است، ننگ نیست که آقای ربانی بیاید علیه مردمش فتویٰ جهاد صادر کند؟ آنهم علیه چه کسی؟ علیه کسیکه تو رفتی قهرمان گشتی، کسیکه تو رفتی مجاهد بزرگ گشتی، کسیکه تو رفته آوردی و کفایت جور کردی...

...حضرت امر علیه السلام میگوید که با یک شخص تا آنحد دشمنی
که کن یا در دوستی برپای باز باشد. اگر دوستی میبکشی تا آنحد پیاده
برو و یک روز را در دشمنی باز بماند. اگر یارانی که ننگه ایشانند است
روادویش از صبح تا شب فتوای جهاد میدهدا چه فتوای جهاد! حالا من
در قفه اهل تستار دایر مسدود نیستم. در شیعه اگر یک عالم که مرجع
است، فتوای جهاد بدهد، زن و مرد موظف است که برای اجرای آن بپردازند.
در قضیه، فلسطین، یک وقتی آوازه شد که آقای حکیم از آنجهت علیه
اسرائیل فتوای جهاد میدهد. رشی سفیان وعلما بزرگ، نزد او رفتند
وگفتند که اگر تو این فتوی را بدهی، تکلیف مردم چه میشود؟ آقای
حکیم گفت که من فتوای جهاد نمیدهم. بلی، دفاع فلسطین و فلسطین را کمک
کنید. اما اگر حکم جهاد بدهم، این برای مسلمانان مشکل خلق میکند.
آخر، این برای اسلام یک عزت و ابرو بود که وقتی آمدند علیه روسها
فتوای جهاد دادند و پانزده جمهوری را با هم تجمیع کردند، این برای
جهان اسلام عزت بود. اما آدمی که رئیس جمهر است و آنکه دفا فاکولته
مقرر خراج شده است، نباید علیه درمزش فتوای جهاد بدهد. این در کجا
فوق حد است؟ چو می آید؟ حالا هم اصرار میکند که من تآش سر را در
کنتراس امنیتی قبول میدارم، ولی علیه دوستم هستم! آخر این امکان ندارد
وایستاد؟ این منطقی نیست، معقول نیست. اگر کسی برای عزت و آبروی
افغانستان یک میبکشد، بداند، سبار، ۱۱۰۰ مترجه باشد.

... این مسأله آنقدر حجم ندارد که آقای ربانی ایجاد کرده است. حالا به صورت باید همگام با مردم حرکت کند. تقابلیت ارضی و پدیده‌ها را در نظر بگیرد. ما امروز اگر در این حرکت هیچ کاری نرود، باعث می‌شود تا ما این است که قاجاری به که در افغانستان پیش آمده بود و دشمنی هزاره و پشتون بود، دشمنی ازبک و پشتون بود. ما این را دفع کردیم. من این خدمت را در اینجا کرده‌ام که امروز ازبک پشتون را دشمن گردانید و پشتون ازبک را. پشتون هزاره را دشمن نمیداند و هزاره پشتون را. من اگر هیچ خدمت دیگری نکرده باشم، این خدمت را کرده‌ام. من هیچ وقت کمیونیکه که امروز تا جاکند استیتم. ما همیشه حقوق ملیتها را خواسته‌ایم. حقوق ملیتها به معنای این است که چهار برادر که از یک پدر و مادر اند، در خانه، شاد حقوق دارند. خوراک این حقوق به معنای نیست. حقوق ملیتها به معنای این است که همه در چهار سهم داشته و همه باید در تعیین سرنوشت شان سهم داشته باشند. این حرف به معنای برادری بود. من خدارا شاهد میگیرم که دامن گلشنه در اینجا دست های فراوانی کار میکرد که مسأله میسر و سه ر. اما... بنده...

... شما را دیربوی آقای ربانی را گوش کنید، از اول شب که فحش میدهد تا آخر شب، اینجاست؛ آخر ششینی هم که ششینی است و یک کد دارد. درست است، اما که ما آقای ربانی جنگ کردیم، انکار هم نداریم. در همین جا دوازده روز جنگ کردیم، این کوه هم داشتند بود، آن کوه هم داشتند بود، پیکار هم میکرد، هیچ کد ندارم. اما در همین وقتی که کد خاموش شد، آقای ربانی خاد را قتل کرد که چه پایدی، دوازده ساله هزاره را بگیرد که اینها مواد غذایی را مسموم کرده اند، زنهار را بگیرد که مواد را مسموم کرده اند! این کار را در کجا باید دید و با کدام منطق میگویند؟ این کار را کی کرده است؟ این کار را در قبیله هلندی یکدیگر کرده یا یک رئیس جمهور علیه ملتش کرده است؟ آخر از کجایش بگویم؟ حالا شما فحاشی اینها را مصلح هستید، اینها را غیبت کنید، کد چپز دیگر است، والا کد خاطرات ما را نیست!

... ما از دیر زمان مواضع خود را اعلام کرده ایم که در افغانستان جنگ راه حل پیدا نیست. منطوری که شما فرمودید ما از این مسأله بیگانه داریم که همانا افغانستان برای افغانستانی عزت و شایسته و برابری سایر مسلمانها غرور ایجاد کرده بود. یعنی مسلمانها دنیا از این مسأله اساسی غریب می‌کنند که مردم افغانستان در مقابل احزاب مجاهیدی و با دست خالی قیام کرده، امروز از متلاشی ساخته و حکومتی را برپا کرده است که نصف بودجه، هم برای جلوگیری از پیشروی آن مصرف می‌شد. تمام مسلمانان امید پیدا کرده بودند که اگر در افغانستان حکومت اسلامی قایم و برپا شود، ما هم آزاد می‌شویم. ولی من این باور دارم که امروز بعد از بیست سال حکومت به نام مجاهدین در افغانستان، مسلمانها دنیا نقش بر آب شده است. امروز فکر نمی‌کنم هیچ کشور و هیچ مردم مسلمان احساس کنند که انقلاب اسلامی یک چیز خوب است. یعنی همه فکر می‌کنند که ما چرا خانه خراب داریم و چرا خراب کنیم و ما چرا خود را آواره کرده‌ایم و اوقات ما ...

... منتها مولوی صاحب، اینجا مسأله افراط و تفریط مطرح است. درست است که حالا حکمتیار با من دوست است و من انکار هم نمیکند که حکمتیار دوست من و هر کس با او مخالف باشد، من حکمتیار را دوست خود میدانم. ولی شما باور کنید که عامل این پدیده‌ی ما آقای ریاستیست. این را نباید چشم پوشی کنید. آقای ریانی آدمی است که حساب یک رئیس جمهور که رهبر ملت است، هیچ‌یک از حساب یک رئیس تنظیم هم عمل نمیکند. آقای ریانی اسل اول به با آقای حکمتیار جنگ کرد، در سطح بین المللی رفت و مصاحبه کرد که آقای حکمتیار باغیانست، باغیست و در سطح بین المللی باید محاکمه شود. یک هفته طول نکشید باز تا نشتند برادر حکمتیار گفتند: این را من از زبان خودش در راه برادر شنیدم که حکمتیار جنگ کرد. جزار اول هم مخالف بود، وقتی حضرت به مزار رفت، از رهبران جهادی هیچ کس موافق نبود. من مخالف نبودم و تمسک هم به آقای حکمتیار پردم و آقای ریانی مافوق بود. نه، من موافق بودم، ولی آقای ریانی مسایفه گذاشت، مزار رفت و دوستم را تخریب کرد و قهرمان و مجاهد پدر، و فتیحه ازبکستان را، در راه برگشت دیدم، نزد دوستم رفت و او را پس خواند. و فتیحه ترکیه می‌رفت، جزار دوستم را در جای خود گذاشت. شما می‌گویید که معاوضش بود، از اینجا قهر کرد و رفت. آقای ریانی، حکمتیار را که آورده بود، برای خدا نیاورده بود. او را آورده بود که با او دوستی بچنگد. جزار دوستم خودی من است. من دیدم که وضع خراب است و امکان دارد که یک جنگ خائفانوسو دیگر شروع شود. من جزار اول را گفتم که تو قهرمان جباری استی و نیرو و قدرت خود را با جنگ به دست آورده‌ای، بی برای صلح می‌گویی قهرمانی کنی. من گفتم که شما غیرت‌پزید یکبارگی در افغانستان حریف کنید. در دنیا اگر نگا کنید، افراط مختلف، احزاب مختلف و مذاهب مختلف را پیدا میکنند. اما ملکت های شان هیچ خرابی ندارد و قام این اقوام مختلف با یک هدف ملکت شان را اداره میکنند، مذاهب مختلف با یک روش ملکت شان را اداره میکنند. اقوام مختلف برای ترقی ملکت خود کار میکنند حالا چرا همه اینها در افغانستان جابه شد است؟ ازیک می‌آید می‌آید که من پشتون را قیغوام، پشتون می‌آید که من ازبک را قیغوام، پشتون می‌آید که من هزاره، ازبک می‌آید.

[illegible]

دوستم در اینجا دست خود را روی پشانه خود گرفت و بعد از فکر

شما کشورتان را دوست ندارید

شمون عزیز،

برای آنکه سیمای زمان خویش را به درستی تصویر کرده باشیم و برای آنکه تثبیت شود که فاشیزم بی زمان و مکان است، اینک شما را دعوت به مطالعه نامه یی مینامیم که آقای «البرت کامو»، برای دوست المانی خویش که مدافع و توجیه کننده فاشیزم هیتلر و عظمت طلبی نژادی آن است، تحریر نموده است. محتوی این نامه آنقدر با زمان ما مطابقت دارد که میتواند تاریخ دقیق برای فاشیزم کابل نیز باشد.

باشیم، مثل آنکه میخواستیم آن را در واقعیت و آرمان دوست داشته باشیم. باهمین دلائل بود که خویش را از شما مجزا مینمودیم؛ ما پُر توقع بودیم. شما مسرور میشدید که از قدرت ملت تان استفاده کنید و ما خراب میدیدیم که واقعیت ملت خویش را بدو بشناسانیم.

شما با استفاده از سیاست واقعیت قناعت میکردید و ما، در گمراهی های زشت خویش، مفکوره سیاست افتخار را با شرمنده گی نگهداشتیم که امروز آن را باز یافتیم. وقتی میگویم «ما» غی گویم حکومت ما، چون حکومت چیزناچیز است.

همین لحظه لبخند شما را میبینم. شما همیشه کلمات را حقیر میشمارید. من هم این کار را میکنم ولی خود را بیشتر از کلمات حقیر میشمارم. شما تلاش مینمودید که مرا در خطی قرار دهید که شما بدان تمهید کرده بودید، خطی که در آن آگاهی از آگاهی شرم دارد. بنابراین تابع شما میشدم. مگر امروز، جوابهای بیشتر از هر وقت دیگر مطمئن خواهند بود. می گفتید واقعیت چیست؟ بدون تردید، اگر واقعیت را ندانیم، کم از کم دروغ را میشناسیم؛ درست چیزی که شما برای ما آموختانید. روح چیست؟ حشش را میشناسیم که گشتار است. انسان چیست؟ مگر اینجا شما را توقف میدهم، چون آن را میشناسیم. انسان قدرتی است که همیشه با توازن، ستمگران را از خدایان تفکیک مینماید. انسان قدرت وضاحت یقین است. یقین و باور انسان است که برای نگهداشت داریم و فعلاً اطمینان ما از واقعیتی باور و می شود که سرنوشت انسان و کشور ما بهم پیوند خورده است. اگر همه چیز بی ارزش میشدند، ما حقیقت را به دست می آوردید. مگر چیزهایی است که ارزش خویش را نگهدانند.

فیخواهم بیشتر از این برایتان تکرار کنم، ولی از همینجاست که خود را از شما مجزا میسازیم. ما میخواستیم که کشور خویش را، در مقام اصلیش، میخواستیم. انسان، دوستی، اخلاقی و فیزیکی و آرمان عدالت خواهی خویش قرار دهیم. این امر ما را در برابر کشور ما خشن میساخت. مگر، در آخر کلام، ما بودیم که راست میگفتیم. ما برای کشور خویش برده تحویل ندادیم و هیچ چیزی را نیز برای آن منهدم نکردیم. صبرنامه منتظر بودیم که روشنی را در آن ببینیم ولی در میان بدبختی و درد، شرف قدرت را دیدیم که به یکباره گی با تمام ارزشهای انسانی میچنگید که در کشور وجود ندارد. فداکاری های شما ترجیه ناپذیر بود، چون سلسله مراتب قدرت شما خوب نیست، چون ارزشهای شما برجای اصلی خویش قرار ندارند. در کشور شما تنها به قلب خیانت نشده است. آگاهی انتقام خویش را میگیرد. تا کنون قیمتی را که آگاهی میخواهد نپرداخته آید، خراج آن با ژرفی نگری و دور اندیشی مطابقت دارد. از ژرفنای خیانت شکست آن را برایتان گفته میترانیم که فقدان دور اندیشی و ژرف بینی شما را شکست میدهد. بگذاردیم قصه ای را در اینجا برایتان نقل کنم. از زندانی که من میشناسم، صحبگهان، دریک بخش فرانسه، لاری بارکشی به راننده

برایتان قبلاً نوشتم و با اطمینان هم نوشتم. بعد از ۵ سال جدایی برایتان گفتم که چرا بیشتر از دیگران نیرومند بودیم؛ به علت انحرافی که میخواستیم ویژه گی های خویش را دراییم؛ به علت درنگی که ما را در برابر حق ما مضطرب میساخت و به علت دیوانگی که میخواستیم تمام دوست داشتنی های خویش را متفق سازیم. مگر ارزش دارد که به آن دوران باز گردیم. قبلاً برایتان گفتم که این انحراف را خیلی ها گران خریدیم. قبل از به خطر مواجه ساختن عدالت، فساد و هرج و مرج را ترجیح دادیم.

مگر در عین زمان، همین انحراف است که امروز قدرت ما را تشکیل میدهد و ذریعه همین انحراف است که پیروزی را لمس میکنیم. بلی، این همه را با غن مطمئن، بدون هیچکدام خط خورده گی قلم، برایتان گفتم. در همین زمان بود که موقع اندیشیدن پیرامون انحراف خویش را به دست آورد. تفکر در شب صورت میگرفت. سه سال است که شما بر شهر و قلب های ما شب را حاکم کرده آید. سه سال است که در سیاهی و ظلمت تفکری را پروراندیدم که اینک، امروز، با سلاح در برابر تان قرار میگیرد. حالا میتوانیم که با شما از فهم و درک حرف بزنیم. چون با اطمینانی که امروز در دست داریم، همه چیز تعادل و روشن میشوند و با همین اطمینان است که امروز آگاهی با شهامت موافقت مینماید.

و حدس میزنم برای شما، که وسیعاً از آگاهی با من حرف میزدید، نظاره پرگشت آگاهی از دور ها، با تصمیم دخول فوری در تاریخ، مژده بزرگ خواهد بود. از همینجاست که میخواهم به جانب شما برگردم.

اندکی بعد تر برایتان خواهم گفت که اطمینان قلب باعث مسرت قلب نمیشود. این موضوع همه چیز هایی را جهت میدهد که برایتان مینویسم. مگر قبل از همه میخواهم، طبق معمول، با شما، یاد شما و دوستی ما قرار داشته باشم. تا زمانی که توانفتی دارم میخواهم که برای این دوستی نزدیک به اختتام، یگانه چیزی را که قادرم انجام دهم، به سر رسانم: میخواهم واضح و روشن سازم. قبلاً به این حرف شما پاسخ گفتم که «شما کشور تان را دوست ندارید». خاطره این سخن شما هیچگاهی مرا ترك نیگود. امروز صرفاً میخواهم به لبخند بی صبرانه شما پاسخ گویم که به سلام کلمه آگاهی تحویل میدادید. شما برایم گفتید که «فرانسه، با تمام این آگاهی و اندیشه ها، خودش را انکار میکند. روشنفکران شما برای کشور خویش یأس یا شکار واقعیت مطلق را ترجیح میدهند. ما آنان را درجولو واقعیت قرار میدهم، فراتر از یأس». ظاهراً این حرف درست بود. مگر قبلاً برایتان گفتم، اگر آگاهی عدالت را برای کشور خویش ترجیح میدادیم، بدین علت بود که میخواستیم صرفاً کشور خویش را در عدالت دوست داشته

گی يك سرباز مسلح، یازده فرانسوی را به جانب قبرستانی نقل میدهد که باید در آنجا تیر باران نشان کنید. در میان این یازده نفر، ۵-۶ تن آن واقعاً کارهایی را انجام داده اند: پخش شب نامه، بعضی ملاقات ها و بیشتر از همه مخالفت با حالت موجود. زندانیان ساکت اند. به ترس عادت کرده اند. مگر اگر جرأت بیان داشته باشم میگویم ترس متداول که تمام وجود انسان را در برابر چیزی ناشناخته میفشارد، ترسی که جرأت با آن شادمان میشود. دیگران هیچکاری نکرده اند. و درک مردن به علت يك اشتباه و یا قربانی شدن برای بعضی بی تفاوتی ها، ساعت انتظار مرگ را برایشان بی نهایت دشوار میسازد. در میان آنان طفل شانزده ساله بی وجود دارد. شما قیافه نوجوانان ما را میشناسید و نمیخواهم که در این رابطه با شما حرف بزنم. این طفل طعمه وحشت شده است و میخواهد که بدون شرم خود را از آن نجات دهد. جلو تمسخر خویش را نگیرید، این طفل از فرط وحشت دندان غرچه مینماید. مگر شما درجوار این طفل کشیش دربار را قرار داده اید و وظیفه این کشیش اینست که برای این انسانها وزن ساعت خونریزی را که انتظار میکشند، سبک سازد.

فکر میکنم میتوانم بگویم که برای انسانهایی که به زودی تیرباران خواهند شد، صحبت حیات بعد از مرگ، هیچ چیزی را مرتب کرده نمیتواند. خیلی ها مشکل است باور غنائیم که قبر دسته جمعی همه چیز را انجام خواهد داد: زندانیان در میان لاری گنگ هستند. کشیش دربار رویش را به طرف طفل مینماید که در يك کنج به خود پیچیده است. طفل نگاه کشیش را بهتر از دیگران درک میکند و میخواهد بدان پاسخ گوید تا با يك صدا در سکوت، امید نجات را به دست آورد. گاهی در گنگ ترین ساعات، کفایت میکند که انسان برای مرتب نمودن وضع، حرف بزند. طفل میگوید «هیچ کار نکرده ام» کشیش دربار بهتر مینماید، مگر این موضوع قابل بحث نیست، باید خود را برای بهتر مردن آماده سازی. «ناممکن است که مرا درک نمیکند.» «من دوست تو هستم، و شاید ترا درک کنم. مگر ناوقت شده است. من و خدای مهربان در جوار تو خواهیم بود. خواهد دیدی که مردن ساده است.» طفل رویش را بر میگردد. کشیش دربار از خدا حرف میزند. آیا طفل بدو باور خواهد کرد؟ بلی بدو باور میکند. میداند که برای صلحی که انتظار میکشد همه چیز بی اهمیت است. مگر همین صلح است که طفل را میترساند. کشیش دربار تکرار میکند: «من دوست تو هستم.»

دیگران خموش اند. باید بدانها فکر کرد. کشیش خود را به جمع خموش نزدیک میکند و لحظه بی از طفل رو میگردد. لاری آهسته حرکت می کند. و بالای جاده، مرطوب از شبنم، صدای خفیف قورت دادن چیزی را ایجاد میکند. این لحظه خاکستری را تصور کنید، بوی صبحانه مردان، دهاتی که صرف در ذهن تصویر میشوند، صدای بستن درشکه ها، چیخ يك پرنده... طفل در مقابل تریال فرسوده، بالای پاشنه هایش مینشیند.

گلرگاه تنگی را بین تریال و بادی کشف میکند. اگر بخواهد، میتواند از آنجا خیز بزند. دیگران پشت شان دور داده است و درجلو، سربازان در سیده تاریک، برای شناخت ماحول مواظب اند. طفل فکر نمی کند، تریال را پاره می کند و از جای باز شده خود را به بیرون میکشد. صدای افتادنش به مشکل شنیده میشود و بعد صدای دویدن پا ها بر روی جاده و دیگر هیچ. طفل بر زمینی قرار دارد که صدای دویدنش را خفیف میسازد. مگر صدای بهم خوردن پاره گی تریال و نفوذ فوری هوای مرطوب و شدید صبحگاهی در درون لاری باعث میشود که کشیش دربار و محکومین روی شان را بر گردانند. کشیش در يك ثانیه مردانی را که او را با خموشی نگاه میکنند، و رانداز میکند. مرد خدا باید دريك ثانیه تصمیم بگیرد که مطابق ارشادات الهی خویش جانب جلازان را بگیرد یا با شهیدان باشد. مگر قبل از هر کار به مانعی میکوبد که او را از رفقایش جدا ساخته است. «Achtung». فرمان هوشدار داده میشود. دو سرباز داخل بادی میشوند و زندانیان را شدیداً تحت نظارت میگیرند و دو نفر دیگر آنها به زمین خیز میزنند و از جانب مزوعه میدوند. کشیش درباری، در چند قدمی لاری، میخ شده بالای جاده قبر ریزی، کوشش میکند تا در میان مه غلیظ آنها را با نگاه خویش تعقیب نماید. در درون لاری، مردان صرفاً آواز این شکار، های و هوی خفیف، صدای شلیک، سکوت وبعد آواز های از نزدیک و بالاخره صدای چند لگد بیرحمانه را میشوند. طفل دو باره آورده شده است. مرمی بدو اصابت نکرده بود،

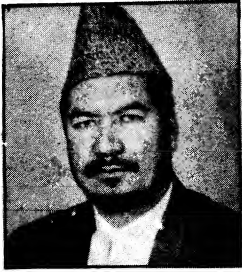
مگر در فضای دشمنی محاصره میشود و دفعه بی جرأت شده و ایستاده میشود. او را گشایش می آورند. لت وگویش کرده اند مگر نه چندان زیاد. کار با اهمیت تر از همه باقی مانده است. طفل نه به کشیش نگاه میکند و نه به کس دیگری. کشیش در جوار راننده مینشیند و در عوض سرباز مسلح در بادی می آید. طفل در گوشه بی از لاری افتاده و گریه میکند. از قسمت انتهایی تریال با بادی، حرکت سرک و طلوع صبح را نگاه میکند.

من شما را میشناسم. به بسیار خوبی انتهای موضوع را حدس خواهید زد. مگر باید بفهمید که این قصه را کی برایم نقل کرد: يك کشیش فرانسوی. برایم میگفت: «این کشیش مایه خجالت است و خوشحال هستم که فکر میکنم يك کشیش فرانسوی نخواهد پذیرفت که خدایش را به خدمت کشتار قرار دهد.» این موضوع درست بود. کشیش دربار به ساده گی مانند شما فکر میکند. انتهای ایمانش همانقدر است که طبیعتاً باید آن را به خدمت کشتار قرار دهد. در کشور شما خدایان نیز مسلح شده اند. آنچنان که شما میگوئید آنها با شما هستند و با قدرت. شما هیچ چیز دیگر را تشخیص نمیکند، صرفاً جذبه و شوق هستید. و شما فعلاً صرف با پشتوانه خشم کور میجنگید که بیشتر از فرمان اندیشه در برابر سلاح و جلال و شکوه حساس است؛ این خشم کور با لجابت همه پیوند ها را میگسلد و صرف تابع اندیشه ثابت و تغییر ناپذیر شماست. ما، جزئی از اندیشه و تردید های آن را تشکیل میدهم. در مقابل خشم نیرومند نبودیم. مگر اینک انحراف به انجام خویش رسیده است. مرگ يك طفل کافی بود که اندیشه را با خشم علاوه میکردیم و منبعه ما دو در برابر يك هستیم. میخواهم از خشم با شما حرف بزنم.

به خاطر بیاورید. وقتی من در برابر غرور خشن یکی از بزرگان شما تعجب کردم، شما برایم گفتید: «این امر خوب است، مگر شما آنرا درک نمیتوانید. فرانسوی ها تقوی خشم را کمبود دارند.» نه، این موضوع نیست، فرانسویان در مقابل تقوی سختگیر اند. صرف در مواقع لازم، تعهد خویش را در برابر آن ایفا مینمایند. این امر به خشم آنها سکوت و قدرتی را میدهد که شما صرفاً آن را میخواهید تجربه کنید. میخواهم از همین شکل خشم و یگانه شکل آن که من میشناسم، با شما حرف بزنم.

چون برایتان قبلاً گفتم که اطمینان، مسرت قلب نیست. چیزی را که در این انحراف طویل باخته ایم درک میکنیم. قیمتی را میدانیم که در بهای این بازی رخص جنگ، با موافقت با خود، میپردازیم. به همین علت است که احساس زننده چیز جبران ناپذیری را مینماییم که جنگ ما بیشتر از اعتماد، تلخی خویش را حفظ خواهد کرد. جنگ ما را قانع نمیساخت. درک و شناخت ما کافی نبود. جنگ فعلی ما، جنگ مغرورانه و دستجمعی است؛ قربانی بدون تفسیر است که مردم ما آن را انتخاب کرده اند. جنگیست که مردم ما خودشان آن را برایشان داده اند، نه اینکه حکومت احمق یا بی عرضه برایشان داده باشد؛ جنگیست که مردم آن را یافته اند یا مردم ما برای باور هایی میجنگند که خودشان به دست آورده اند. این شکوه را که مردم به خودشان داده اند، برایشان خیلی ها قیمت تمام خواهد شد. مگر هنوز هم این مردم بیشتر از مردم شما سزاوار و در خور است. چون بهترین فرزندان شان به زمین میغلطند: این بیرحمانه ترین اندیشه من است. در تمسخر تلخ جنگ، صرفاً سود این تمسخر مطرح است: مرگ تقریباً آگاهانه یا تصادفی همه چیز را ضربه میزند. در جنگی که به راه انداخته ایم صرف شهامت تشخیص میشود و همین پاك ترین روح ما را شما هر روز تیر باران میکنید. چون ساده لوحی شما صرف با علم غیب جور می آید. شما هیچگاهی نفهمیدید که چه را باید انتخاب کنید، مگر میدانید که چه را باید از بین ببرید و تخریب کنید. و ما، که خود را مدافعان آگاهی میگوئیم، میفهمیم که اگر قدرت پایمال کننده آگاهی قوی باشد، آگاهی میمیرد. مگر ما ایمان به قدرت دیگری داریم. با تیرباران و چلوصاف نمودن این چهره های ساکت و آرام، که قبلاً از این جهان ربوده شده اند، شما خیال میکنید که چهره واقعیت ما را تغییر شکل دهید. مگر شما ستیزشی را محاسبه نمیکند که فرانسه را وادار به جنگ با زمان مینماید. این همان آرمان درمانده بی است که در ساعات دشوار ما را یاری میکند: رفقای ما بیشتر از جلازان مطیع اند و تعداد شان بیشتر از گلوله توپ هاست. شما ناظرید که فرانسه قادر به خشم است.

دسامبر ۱۹۴۳



آرمانهای استاد شهید مزاری: تأمین عدالت اجتماعی و وحدت ملی

پایان بخشیدن به تبعیض و ظلم و ستم بی پایان تاریخی بر مردم ما بود. او در این مورد می گفت که تا واحد ها یا ساختار واحد های اداری کشور تغییر نکند، حل مشکلات افغانستان دشوار خواهد بود. استاد مزاری معیار نفوس را مطرح کرده بود، ولی کسانی که قدرت را غاصبانه در دست گرفته بودند، بجای اینکه با پذیرفتن این معیار اساسی و منطقی به خواسته های مشروع و قانونی استاد شهید مزاری و مردم ما صحنه بگذارند، برای حفظ قدرت انحصاری شان به جنگ متوسل گردیدند.

شورای نظار و در رأس احمد شاه مسعود سیاستی را در پیش گرفت که نیروهای حزب وحدت اسلامی و درکل جامعه تشیع در کابل را توسط نیروهای آقای سیاف در هم بکوبد و نیروهای مجاهد حزب اسلامی را توسط نیروهای جنبش سمت شمال در هم بکوبد و در نهایت خودش زمام همیشه امور را قبضه کند. ولی مزاری هیچوقت این راه را راه حل اساسی و معقول برای قضایای پیچیده کشور نیدانست. او خواهان تعمیل و تطبیق عدالت اجتماعی در کشور و پایان بخشیدن به تبعیض ها و ستم های تاریخی در افغانستان بود. او خواهان تأمین عدالت اجتماعی و ایجاد برادری و برابری کلیه ملیتهای مسلمان ساکن در افغانستان بود. ولی دیگران به جای اینکه به این خواسته او احترام بگذارند، به جنگ متوسل میگشتند. در مقابل این جنگ افروزیها استاد مزاری این شهامت، قاطعیت، استواری، صلابت و مردانگی را داشت که از مردم خود دفاع نماید. بین دفاع از حق طلبی و خواسته تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی ملت با جنگ طلبی فرق است. استاد مزاری طرفدار وحدت ملی درکشور بود. هیچ کسی در افغانستان، اگر قضایا را دنبال کرده باشد، نقش تعیین کننده استاد شهید مزاری بزرگ را در راه تشکیل شورای عالی هماهنگی که تشکیل کننده برابری و وحدت ملی واقعی بود، منکر شده نمی تواند، او معتقد بود که هیچ میلیتی به تنهایی قادر نیست که حکومت و اداره مملکت را به دست گیرد. باید يك حکومت ملی بر اساس مشترکات اسلامی و عدالت اجتماعی و برادری و برابری در افغانستان به وجود بیاید.

من در اینجا نمونه ای از حکومتداری آقای ربانی و محرومیت مردم ما را که برای کشور و مردم افغانستان به بهای سنگین تمام شده است، خدمت شما عرض میکنم.

در سال ۷۲ که بر اساس معاهدات اسلام آباد و جلال آباد حکومتی تحت سرپرستی ونخست وزیر آقای حکمتیار به وجود آمد، وقتی در کابینه مسئله بودجه سال جاری بحث میشد، راپوری که از وزارت پلان در این زمینه به کابینه ارائه گردید، مشعر بر این مطلب بود: کل درآمد سالانه ملی را وزارت پلان بین پنجاه الی هفتاد میلیارد افغانی پیش بینی کرده بود که در پایان سال حتی يك افغانی در آمد ملی وجود نداشت. ولی در همان سال بین ۳۵۰ تا ۴۵۰ میلیارد افغانی بودجه ملی را بر اساس کمک های متوقع و موعود کشور های متحابه و دوست پیش بینی کرده بودند. سال هم به پایان رسید ولی از هیچ کشور متحابه و دوستی حتی يك دالر هم به افغانستان کمک نگردید. در آغاز بودجه مملکت و کشور صد فیصد با کسر روبرو بود، ولی دو ریع اول سال وقتی به پایان رسید، تمام بانکوتهایی که طی این سال برای بودجه سال جاری چاپ شده بود، همه به پایان رسید. مجبور شدند برای ریع اخیر سال هبشتی را تحت سرپرستی رئیس وقت بانک مرکزی و آقای مصلح به جانب مسکو اعزام کنند و قرار دادی را با روسیه منعقد کردند و برای ریع اخیر سال ۷۳ سه صد میلیارد افغانی بانکوت بدون پشتوانه چاپ کردند. شما اگر این را معیار قرار بدهید، برای يك ریع سال که سه صد میلیارد افغانی باشد، برای سه ریع دیگر سال ۹۰۰ میلیارد افغانی میشود. در زمان داود خان بودجه مملکت، انکشافی و عادی بین سی الی سی و پنج میلیارد

از کلیه حضار محترم، شرکت کنندگان این محفل، بخصوص شخصیت های مهم سیاسی که افتخار بخشیده و در محفل امروزمین ما اشتراك نموده اند، اظهار تشکر و قدردانی مینمایم. بنده در این محفل که به مناسبت چهلین روز شهادت استاد شهید مزاری دایر گردیده است، لازم میبینم که در باره شخصیت، راه، اندیشه و خواست شهید مزاری عرایضی به سمع مبارک شما برسانم.

استاد شهید مزاری از میان دریا، دریا رنج پیکران مردم خود برخاسته بود. صدایی که از حلقوم مزاری بلند شد، صدایی بود که از نای جان مردم برمیخاست. به همین دلیل مزاری را مردم در عمق جان خود دوست داشتند و به او عشق میورزیدند.

مزاری بیان کننده اهداف و آرمانها و آرزو های حزب وحدت بود و حزب وحدت بیان کننده وانعکاس دهنده آرزو ها، خواستها و آرمانهای مردم ما بود. اگر خواسته های مزاری را در کل خلاصه کنیم، او در افغانستان دو چیز میخواست: عدالت اجتماعی و تأمین وحدت ملی. گرچه عده ای از محافل، مخصوصاً حلقه های نزدیک به دولت انحصار گر شورای نظار او را جنگ طلب معرفی میکردند، ولی برخلاف این ادعا، مزاری جنگ طلب نبود. او بار ها و بار ها در بیانات خود تأکید میکرد که جنگ راه حل اساسی مشکلات افغانستان نیست. مزاری حق طلب بود، اما دولت نام نهاد کابل به جای آنکه به حقوق سیاسی و اجتماعی مردم ما احترام بگذارد، به شیوه های زور و جنگ متوسل می شد و مزاری شهید هم با قاطعیت و صلابت بینظیر از مردم و حقوق سیاسی و اجتماعی مردم خود دفاع میکرد. او خواهان تعیین سرنوشت مردم خود و سایر ملیتهای ساکن درکشور و تأمین عدالت اجتماعی بود...

این مسأله را خدمت شما به عرض میرسانم که در بسیاری از طرحهای سیاسی بی که برای حل قضایای افغانستان در نظر گرفته شده مسأله بی که روی آن تأکید به عمل آمده است مسأله واحد های اداری در افغانستان بوده است. مثلاً در طرح اخیر آقای محمود مستیری نماینده سازمان ملل متحد هم این مسأله یاد آوری گردیده که از هر ولایت باید دو نفر نماینده شرکت کنند یا در اجلاس فرمایشی هرات هم از هر ولایت دو نماینده تعیین گردیده بود.

مشکلی که مردم ما، حزب وحدت اسلامی و در رأس استاد شهید مزاری داشت، روی همین مسأله بود.

شما به دقت توجه کنید. حکومتهای جابر گذشته هزاره جات را به گونه بسیار جبارانه و خراب کارانه تجزیه کردند همان گونه که قصاب گوشت يك گوسفند را تجزیه می کند، چند میلیون انسان مسلمان را در داخل افغانستان تجزیه و تکه تکه کردند، که اکنون تمام این چند میلیون انسان دارای حتی يك مرکزیت اداری در افغانستان نیستند.

قسمتی از مردم ما را به ولایت میدان ملحق کردند، قسمتی از مردم ما را به ولایت پروان، قسمتی از مردم ما را به ولایت پامیان، قسمتی از مردم ما را به ولایت غور، قسمتی را به ولایت ارزگان، قسمتی را به ولایت غزنی و قسمت دیگری را به ولایت های گوناگون تکه تکه، تجزیه و مربوط کردند.

در تشکیل ولسوالی ها و واحد های اداری نیز بی عدالتی و ستم بیش از حدی را مشاهده میکنیم: ما در هزاره جات ولسوالی هایی داریم که دارای بیشتر از دو صد هزار نفوس می باشند در حالیکه در سطح واحد های اداری کشور ولسوالی هایی هم است که بیشتر از ده، پانزده هزار نفر جمعیت ندارند. در فرمان های اخیر که استاد ربانی ریاست دولت نام نهاد کابل صادر کرد، برای تشکیل هر واحد اداری ۲۵ هزار نفر را معیار قرار داد. ما اگر همین معیار را در نظر بگیریم، يك ولسوالی هزاره جات مثلاً ولسوالی دایکندی بیش از هشت ولسوالی خواهد شد. حزب وحدت اسلامی افغانستان و در رأس استاد شهید مزاری بزرگ خواهان تغییر اساسی واحد های اداری در کشور و

افغانی دورمیزد که پنج میلیارډ افغانی بودجه، انکشافی در نظر گرفته شده بود و سی میلیارډ افغانی بودجه عادی. هرگاه مقایسه شود بین سی میلیارډ افغانی با نه صد میلیارډ افغانی، ببینید تفاوت از کجاست تا به کجا. در بودجه یی که در کابینه روی آن بحث گردید، برای وزارت دفاع هشتاد میلیارډ افغانی، برای ریاست امنیت ملی سیزده میلیارډ افغانی، برای باب احتیاط نه هزار پانزده میلیارډ افغانی و برای گارد ریاست جمهوری در حد استعداد یک لواء بودجه در نظر گرفته شده بود. ولی استاد ربانی هیچگاه و هرگز حاضر نشد فیصله کابینه را احترام بگذارد و بودجه منظور شده کابینه را توشیح کند. با فشار هایی که بالای استاد ربانی وارد گردید، ایشان طرح پیشنهادی بودجه را که توسط کابینه تصویب شده بود، تعدیل و تغییر داد، این تغییر و تعدیلات در کدام عرصه ها و ساحات صورت میگیرد؟ مثلاً بودجه وزارت تجارت سه صد میلیون بود، در حالیکه بودجه ریاست امنیت سیزده میلیارډ افغانی بود. اما استاد ربانی بودجه وزارت دفاع را که در رأس آن احمدشاه مسعود قرار داشت، تاصدو بیست میلیارډ افغانی بالا برد. بودجه گارد ریاست جمهوری را از حد استعداد یک لواء به حد استعداد یک فرقه ارتقاء بخشید. ده میلیارډ افغانی در بودجه ریاست امنیت ملی افزایش به وجود آورد.

اما در امر تعلیم و تربیه و وزارت تعلیم و تربیه هیچ تغییری به وجود نیامد. در وزارت صحت و سایر کارهای اساسی و زیر بنایی هیچگونه تغییری به نفع مردم به وجود نیامد. اما باز هم در جلسه کابینه که بسیار خوشبخت و خورسندیم که جلال‌تصاب معین صدارت عظمی همین اکنون تشریف آوردند و بیشتر در جریان این مسائل هستند، بانک مرکزی از طرف کابینه توظیف گردید که کل بانکوت های چاپ شده را از زمان ظاهر شاه که آغاز چاپ بانکوت در افغانستان بود، تا ختم دوران نجیب یا یک سال، دوسال حکومت مجاهدین اندازه گیری شود تا سپس بانکوت های جدید جاگزین بانکوت های قبلی گردد. راپوری را که بانک مرکزی افغانستان به کابینه ارائه داد، نشان میداد که کل بانکوت ها و اسکناس های چاپ شده در تاریخ افغانستان (بانکوت های کاغذی از زمان ظاهر شاه تا ختم دوران نجیب و یک ساله حکومت مجاهدین) بین ۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰ میلیارډ افغانی بود، ولی استاد ربانی و اداره نام نهاد کابل در یک سال به اندازه و حجم تمام بانکوت هایی که در تاریخ افغانستان چاپ شده است، چاپ کرده اند، بار سنگین و کمر شکن این مسئله بر دوش کی بود؟ قامت مردم را شکست، ملت را بر باد داد، افغانستان را ویران کرد. شما می بینید که حقوق و معاش متوسط یک کارمند اداری با اینکه مواد کوبونی ضمیمه معاش گردید، بین ۴۰ الی ۵۰ هزار افغانی بود اما قیمت یک قطی روغن به هشتاد هزار افغانی رسید. انفلاسیون، تورم بی پایانی را در کشور به وجود آورد. من یقین دارم که در سال گذشته و در سال جاری استاد ربانی بیشتر از دو هزار میلیارډ افغانی بانکوت در کشور چاپ کرده است. این بانکوت ها در کجا مصرف گردید؟ آیا در جهت عمران و آبادانی کشور مصرف گردید؟

وقتیکه حزب وحدت اسلامی و در رأس استاد شهید مزاری این مسایل را در کشور میدید، خواهان تعیین سرنوشت مردم خود بود، خواهان تطبیق عدالت اجتماعی در افغانستان بود، می گفت ما هم از افغانستان هستیم، ما هیچ چیزی را بالاتر از دیگر مردم در افغانستان نمیخواهیم، ماحقوق برادرانه و برابرانه با سایر ملیتهای برادر در افغانستان را میخواهیم.

اما اداره نام نهاد کابل به جای اینکه به این خواست برحق وعادلانه پاسخ مثبت بدهد به جنگ، زور، توپ و تانک متوسل گشت و فاجعه افشار را به وجود آورد، حاکمان دولت اسلامی که ضامن جان مردم ناموس مردم و حفظ مال مردم است، مردم را در گور های دسته جمعی دفن کردند، به مال مردم، ناموس مردم و جان هموطنان مسلمان خویش تعرض کردند و اعمال جنایت کارانه یی را مرتکب شدند که در تاریخ سیاسی و اجتماعی کشوری سابقه بود. هنوزما از اسرای افشار هفت صد نفر مفقود و بسته به زنجیر استبداد، پیداد و اسارت داریم. هنوز اسرای افشار آزاد نگردیده بودند که فاجعه بزرگ و ملی دیگری در غرب کابل به وقوع پیوست.

شهادت استاد مزاری زخم بزرگ و ناسوری بود که قلب هر افغان مسلمان عدالت خواه و دارای وجدان سالم در افغانستان را جریحه دار ساخت.

استاد شهید مزاری مربوط به یک ملیت خاص یعنی هزاره ها نبود. مزاری بزرگ شخصیت ملی بود، با از دست رفتن مزاری افغانستان، عدالت طلبان و تمام ملیت های برادر و ساکن کشور یکی از چهره های دلسوز و صدیق ملی خود را از دست داد. گروه «طالبان» این عمل ننگین را که مرتکب گردیدند، هم مردم ما را در سوگ و ماتم رهبر شان نشانند و هم باخون رهبر عزیز استاد شهید مزاری شکست خود را برای همیشه در تاریخ افغانستان رقم زدند. تحلیل ها، برداشت ها، همه ذهنیت ها در باره «طالبان» بعد از شهادت استاد شهید مزاری تغییر یافت و دگرگون گردید.

استاد شهید مزاری رفت، ولی باید توجه کرد که راه مزاری، مکتب مزاری، افکار مزاری، سنگرمزاری، قوماندانان مزاری و مجاهدین مزاری در افغانستان باقی اند. آنها فرقه اند، اصلاً در جنگ ها ممکن نیست که یک ملیت و یک حزب مطلقاً نابود گردد. ممکن است در مقطع خاصی یک سنگر و یا دو سنگر خود را از دست بدهد، ولی این به معنای شکست و نابودی مطلق یک حزب و یک گروه سیاسی و خاصاً گروه و حزبی که به یک رستاخیز ملی تبدیل شده، نیست. ملت هیچگاهی از بین نخواهد رفت. مزاری زنده است. بخاطر اینکه راه مزاری، اندیشه مزاری و سنگر مزاری در همه جای افغانستان باقیست. همه عدالت طلبان، همه کسانی که خواهان وحدت ملی در افغانستان و خواهان تأمین عدالت اجتماعی و خواهان برادری و برابری و حقوق مساویانه ملیت ها در افغانستان هستند، همه باقی هستند و از داعیه و آرمان های استاد مزاری حمایت خواهند کرد. شاید اگر غلو نکنم در تاریخ مبارزات سیاسی و مشخصاً در تاریخ احزاب سیاسی کشورما حزبی و رهبری را نتوان سراغ کرد که به این پیمان و اندازه، مردم به حمایت وسیع و همه جانبه از آن پرداخته باشند. میزان حمایتی که مردم ما در غرب کابل از حزب وحدت اسلامی و در رأس مزاری بزرگ کردند، حماسه شور انگیزی بود که تاریخ افغانستان هرگز آنرا فراموش نخواهد کرد. شما شاهد هستید که مردم ما تمام دارایی و هستی خود را، به اندازه، صد ها میلیارډ افغانی پول خود را در کابل از دست دادند. در طول این مدت که در کابل بودند قربانی های بیدریفی تقدیم انقلاب و آرمان ها و آرزو های خویش کردند. شما می دانید که در یک جنگ به اعتراف خود آقای مسعود بیست هزار مرمی ثقیله بالای این مردم بی دفاع انداخت کردند، اما این مردم حاضر شدند که سموچ در زیرخانه های خود بکنند اما از آرمان ها، حزب و رهبر خود قهرمانانه و جانانه دفاع نمایند. آرزوی مزاری و راه مزاری، راه و آرزوی حزب بود، و راه و آرزوی حزب، راه و آرزو های مردم بود. حزب ما فرقه است، و مردم ما با رفتن مزاری از بین نرفته اند. سنگر های شرف، عزت، آزادی، حق طلبی و عدالت طلبی خود را بیشتر از پیش گرم، خروشان و انقلابی نگاه خواهند کرد.

حزب وحدت اسلامی بعد از اینکه سنگر و رهبر خود را در غرب کابل از دست داد، دو باره در داخل هزاره جات مشغول بازسازی حزب و تشکیل فرقه های حزب و جمع آوری نیروهای حزب شده است. ما یکبار دیگر میگویم که جنگ راه حل اساسی و نهایی قضیه افغانستان نیست، بارها گفته ایم که راه حل اساسی قضیه افغانستان تحمل یکدیگر، تفاهم با یکدیگر، مذاکره با یکدیگر و نهایتاً رسیدن به یک توافق عمومی و همه جانبه روی یک اداره یی است که مورد قبول تمام طرف ها و اقوام افغانستان باشد. حزب وحدت اسلامی عضو رسمی و فعال شورای عالی هماهنگی است که شورای عالی هماهنگی دیروز تحت رهبری پروفیسور مجددی صاحب مواضع جدید خود را اعلام کرد، هرگاه به مواضع برحق و جدید شورای عالی هماهنگی احترام گذاشته نشود، و باز هم جنگ را بر مردم ما تحمیل کنند باید بدانند که مردم ما در افغانستان چیزی جز حلقه های اسارت و بردگی را از دست نخواهند داد. چرا که ما در افغانستان به چیزی نرسیده ایم و چیزی را به دست نیاورده ایم تا آنرا از دست بدهیم.

ما یک بار دیگر به اهداف اساسی استاد شهید مزاری تأکید میکنیم که ما خواهان حقوق سیاسی و اجتماعی همه ملیت های مظلوم و ساکن کشور بوده و برای تطبیق عملی عدالت اجتماعی و ایجاد برادری و برابری در افغانستان تلاش میکنیم و معتقدیم که تنها راه حل اساسی معضله افغانستان رسیدن به یک وحدت فراگیر ملی است، در این راه از هیچ تلاشی دریغ نخواهیم کرد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

روز شمار حوادث در غرب کابل

تست اول

۲۲ دلو - ۲۲ حوت ۱۳۷۳

برگرفته از دفتر خاطرات م. ح

۲۲ دلو: پس از سقوط میدان شهر، طرح دفاع مشترک نیروهای جهادی در برابر «طالبان» از طرف شخص آقای ربانی و مسعود مورد استقبال واقع شد. صبح روز ۲۲ دلو رهبر شهید برای بحث روی این طرح، با انجنیر حکمتیار در چهارآسیاب ملاقات و توافق وی را نیز جلب کرد. قرار گذاشته شد که ساعت ۵ بعد از ظهر نماینده گان هر سه تنظیم در کارته سه با همدیگر دیدار و روی خطوط دفاعی مشترک و مواضع آینده تبادل نظر نمایند. اما نماینده گان شورای نظامی مقرر از حاضر شدن امتناع ورزیدند و برعکس لحن تبلیغاتی رادیو کابل در شب ۲۲ بر ۲۳ علیه حزب اسلامی خشن و خصمانه گردید. انجنیر حکمتیار طی تماس مخابرویی با رهبر شهید گفت: «ربانی و مسعود میخواهند ما را اغفال کنند، آنها به وعده و قرار خود پایبند نیستند و منافقانه برخورد دارند.» وی علاوه کرد: «اینها فکر می کنند که با چنین موضعگیریها ما را ضربه میزنند، ولی فکر نکرده اند که اگر ما نباشیم، شما چگونه مقابله خواهید کرد؟»

- شورای نظامی رهبری را نزد «طالبان» به میدان شهر اعزام کرد که گفته شد قاضی امین وقاد در رأس آن قرار دارد. طالبان نیز آمدن این هیئت را از طریق رادیو بی بی سی اعلام کردند.

- رادیو بی بی سی از قول سازمان ملل گزارش داد که «گروههای متخاصم در افغانستان توافق کرده اند که تا نه روز دیگر، یعنی تا بیستم فوریه در کابل شورای حکومتی تشکیل دهند. چارلزسانتوز گفت که برهان الدین ربانی توافق کرده است که پس از تشکیل شورا قدرت را به آنان تحویل کند.»

- ملاریانی فرمانده محلی «طالبان» در مصاحبه با بی بی سی گفت: «طالبان مخالف هر نوع فعالیتی هستند که به اسلام صدمه زند یا منجر به فساد و خشونت شود.»

- طالبان برای اولین کاروان مواد غذایی اجازه دادند که از طریق میدان شهر وارد کابل شود. رادیو کابل از سی فیصد ارزان شدن مواد غذایی خبر داد.

- بعد از ظهر روز ۲۲ دلو مراسم سالگرد فاجعه خونین افشار، با حضور رهبر شهید و هزاران تن از مردم غرب کابل در دشت آزاده گان برگزار شد.

۲۳ دلو: طالبان بسوی پل علم مرکز ولایت لوگر پیشروی کردند. تبلیغات خصمانه رادیو کابل علیه حزب اسلامی ادامه یافت. مردم غرب کابل از آمدن طالبان خورشوندند، اما نسبت به شرارتها و دغلبازیهای شورای نظامی بدبینی خود را ظاهر میسازند. در اجتماعات مردم بیم و امید، توأماً خوانده میشود.

۲۴ دلو: حزب اسلامی تا شب هنگام نیروهای خود را از تمامی خطوط اطراف کابل عقب کشید و نیروهای جنبش ملی اسلامی از استقامت های تپه مرغجان و بالا حصار در جنوب شرق، به غرب کابل منتقل شدند، پروسه جابجایی این نیروها در کنار نیروهای حزب وحدت تا ساعت سه شب ادامه یافت.

شورای نظامی ساعت هفت شب برنامه بی را تحت نام «طالبان» روی موج اف ام متعلق به پیام آزادی پخش کرد و ضمن مبارکباد گفتن فتوحات مشترک «طالبان»، جمعیت اسلامی و حرکت انقلاب اسلامی بر علیه حزب اسلامی و مجموع شورای هماهنگی تبلیغات کرد.

- طبق گزارش صدای آمریکا، عزیز مراد نطق آقای ربانی از ملل متحد خواست که جریان انتقال قدرت را سرعت بخشد. وی گفت که دولت نماینده گان خود را به ملل متحد معرفی کرده است.

- در برخی از خطوط حزب وحدت با شورای نظامی، درگیریهای مختصری پیش آمد، اما دوام پیدا نکرد.

۲۵ دلو: در اولین ساعات صبح، نیروهای شورای نظامی از تمامی خطوط تخلیه شده حزب اسلامی عبور نموده، قبل از رسیدن طالبان، مواضع قبلی حزب اسلامی را تصرف کردند و به جمع آوری و انتقال

غنائیم مشغول شدند. یک پخش از این نیروها که ساعت ۹:۳۰ قبل از ظهر وارد چهار آسیاب گردیده بودند، در ساحات غند تعلیمی و بازار چهار آسیاب به جستجوی اموال و امکانات باقیمانده از حزب اسلامی پرداختند. ساعت ۱۰ قبل از ظهر هفت نفر از طالبان سوار بر دو موتر داتسن وارد چهار آسیاب شده به کمک مردم محل یکصد و بیست و پنج تن از تفنگداران شورای نظامی را خلع سلاح و به اولین پسته آنان در سنگ نوشته تسلیم کردند. دو هیئت شورای نظامی یک با ترکیب معلم تور و ملا فضل و دومی با ترکیب مولوی صدیق و مولوی منصور نزد طالبان در چهار آسیاب رفتند، در مأموریت خود ناکام مانده و نتوانستند از اصرار طالبان مبنی بر خلع سلاح و بیرون راندن نیروهای شورای نظامی از مواضع حزب اسلامی جلوگیری کنند. طالبان ساعت ۴ بعد از ظهر را برای عقب نشینی کامل شورای نظامی ضرب الاجل تعیین کردند.

- هیئتی از سوی شورای مرکزی حزب وحدت تعیین شد تا با طالبان مذاکره و گفتگو نماید. در ترکیب این هیئت استاد ابوذر غزنوی، نستوه، مقصودی و آیت الله شیخ زاده غزنوی شامل اند. همچنین هیئت دیگر با ترکیب جنرال پویا، جنرال هادی و جنرال شریفی مأموریت یافتند که با نماینده طالبان در غزنی دیدار کنند.

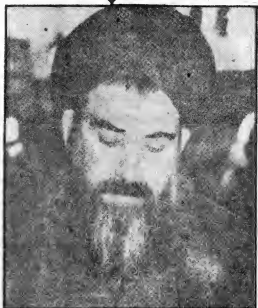
- رادیو شورای نظامی برنامه ویژه تبلیغی خود را از اول صبح آغاز کرد که در آن ضمن پخش موزیک نظامی، اعلامیه ها و ابلاغیه های وزارت به اصطلاح دفاع و تشیع دربار را منتشر و از مردم غرب کابل خواست که بدون درگیری تسلیم شوند. در این تبلیغات تأکید میشد که استاد مزاری فرار نموده و در سفارت ایران پناهنده شده است. یکصد از طرفداران تشیع دریاری در نزدیکی سفارت ایران اجتماع نموده و در حالیکه داری را با خود حمل میکردند، خواهان تسلیم دهی هرچه سریع استاد مزاری شدند! در تبلیغات رادیو کابل، احمد شاه مسعود برای اولین بار «فاتح» و «سپهسالار جهاد» لقب گرفت، ساعت ۲ بعد از ظهر کاروان کاماها و موترهای باربری شورای نظامی و تشیع دریاری در پل آرتل صف کشیده، سقوط غرب کابل و تصاحب غنائیم آن را انتظار می بردند.

سید فاضل، سید مصطفی کاظمی، سید حسین انوری، آقای اکبری و سایر ارکان تشیع دربار در تأیید و قلعه فتح الله با هیجان و شتابزدگی افراد مسلح شان را تنظیم و به سوی خطوط مقدم غرب کابل اعزام میداشتند و هر کدام خواسته های خویش بعد از تصرف کامل غرب کابل را سفارش میکردند.

تبلیغات عمومی و سرعت حوادث، مردم غرب کابل را که از چهار سو در محاصره قرار گرفته بودند، دچار اضطراب و نگرانی شدیدی ساخت. رهبر شهید برای رفع این اضطراب و نگرانی، ابتدا ساعت ۳ بعد از ظهر از طریق شبکه عمومی مخابره با عموم رزمندگان خط خون و مقاومت صحبت کرد و ضمن توصیه و تشویق آنان به استواری و متانت و نظم، دستور دفاع قوی در برابر هرگونه تهاجم دشمنان را صادر کرد. ساعت ۴:۴۵ بعد از ظهر، از طرف کمیته فرهنگی حزب وحدت به اطلاع مردم غرب کابل رسانیده شد که جهت استماع سخنان رهبر شهید و تجوید پیمان با وی در مسجد امام خمینی دشت آزاده گان گرد هم آیند. ساعت ۴ بعد از ظهر در حالیکه داخل، صحن، اطراف و کورچه مسجد امام تا سرک عمومی مالا مال از جمعیت مشتاق و فداکار گردیده بود، رهبر شهید در محل حضور یافت و با فریاد های تکبیر و «ابوالفضل علمدار، مزاری را نگهدار» مورد استقبال و حمایت قرار گرفت. مردم به محض شنیدن خبر سخنرانی رهبر شهید از مناطق مختلف غرب کابل (دارالامان، قلعه علیمردان، قلعه وزیر، قلعه شهادت، ده قابل و دشت آزاده گان) با وسایط نقلیه و با پای پیاده بسوی جایگاه «میعاد با رهبر» شتافته بودند. در این اجتماع پر شکوه و تاریخی، رهبر شهید طی سی و سه دقیقه سخنرانی، سرگذشت محرومیت بار مردم ما را با جنایتهای حاکمان ستمگر گذشته شرح داده و تصمیم و اراده مردم مبنی بر تغییر سرنوشت شان را مورد تمجید و ستایش قرار داد. رهبر شهید پیرامون ماهیت تبلیغات بی پایه و رسوای رادیو کابل و تشیع دریاری بطور مختصر صحبت نموده: «پیمان خون خود را با مردم ایشان گرش چنین اعلام داشت: «من هیچ منافعی غیر از منافع شما مردم ندارم و هرگز از خدا نخواسته ام که در جایی بروم تا جان خود را نجات دهم و شما را در معرکه تنها بگذارم... خواسته ام که در کنار شما، خونم اینجا بریزد و در کنار شما کشته شوم... خارج از کنار شما زنده گی برایم هیچ ارزشی ندارد.»

ادامه دارد

خفاش در روزن خون لانه میپالد



ای هموطن، ای آنکه «انسانیت» در اندیشه ات والست،
 نوحست حاکم بر زلمات را در همین صفحه بخوان که وسعت سیاهی عصرت را چگونگی می یابی و
 عمق بیگانه گی با خدا، با انسان و اجتماع را تا چه حد کشف میکنی. بین که مذهب دروغ
 چگونگی و وحشت خدا به آدرس کسی می رود که صد سال است از زخم جامعه و تاریخ اجتماعتیش
 خون جاریست. بین که چگونگی با شعار «شیعه ها» بر خون برادر هزاره ات خاک میپاشد حتی
 یکبار هم اسم جانیان فاشیستی را که «به خون هزاره تشنه» اند، بر زبان نمی آورد. شاهد باش که
 چگونگی هزاره را از خدا میترساند تا هول حاکمیت را در صمیرش تقدیس کند. آگاه باش که اینبار
 تاریخ ترا نیز گواه میکشد که چگونگی «تشیع» و «ریای» جنایت و کشتار حاکمیت و «مسموم» را به
 محکومیت هزاره منتج میکند و آنرا «گوشمالی از جانب خدای میخواند... (امروز ما)

الحمد لله رب العالمین الصلوة والسلام علی سید الانبیاء وخاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبی نا
 ابراهیم (علیه السلام) بنا بر امروز سخنرانی باشد. بنده هم پذیرفتن این مسئله را. (ب) ولی مصادف
 شدیم با باران شدید وگلی ولای این منطقه... خوب باران هم رحمت خدایت و از آمدن اش انشاء الله اله نیک
 میگیریم. من سه جمله را تا بتوانم مختصراً به عرض حضور تان برسانم هوا هم سرد است و زود تر شما را
 مرخص کنم، حمله اول... ما و شما که در این جا هستیم باید متوجه باشیم که ما را کسی که خلق کرده
 یک وقتی از ما سوال و جراب هم میکند. این مسئله را متوجه باشید... حساب است حتماً و لذا آماده
 باشیم که وی روزی از سرمایه زندگی که از ما میبرد جواب داده بتوانیم زندگی و عمر را گجا خرج کردیم
 در گجا به مصرف رساندیم... این اگر بود خیلی از کار های ما و شما اصلاح می شود اگر این فراموش شد.
 یا خدا. رخصتا را فراموش کردید خیلی کار ها رو به فساد می رود. خیلی تباهی ها می آید. درحقیقت زنده
 گانی سعادت، خیریها عزت ها از یکطرف. ذلت ها ترسارها یا شکست ها بدبختی ها از طرف دیگر همه
 اینها در دو پله ترازو گذاشته شده. در این پله ترازو اگر خدا بود از خدا ترسیدم از حساب آیدند
 هراس داشتیم... ببینیم که از ما می پرسند... چمن خود ما بداییم. نصرت و عزت مال خدایت من نص
 الله من عند الله العزیز الحکیم نصرت بپر شد مال خود تان نیست... در جنگ احد لشکر پیغمبر (ص)
 شکست خورد. شکست اش را خود تان در تاریخ شنیده اید. شکست فاشش... اول شکست دادند لشکر کفار
 و باره شکست خوردند شش روز بعد این بود که اینها خدا را فراموش کردند... همین شد که حق الامر
 لشکر شکست خورد. دشمن بار دوم میجهد شش حمله کرد و آمدند خیلی از شهدای را که در همین دفعه ما
 و شما شاهد آن بودیم از نظر تاریخ بود...

جمله دوم ما در سخنرانی قبل هم گفتیم که حالا حوادث پیش آمد دگرگونی های تعدادی بودند که این
 جا را اداره میکردند رفتند. تعداد دیگری آمدند، از همین یک ملت یک قوم یک نژاد یا چند تا نژادی یک
 مذهب حالا که آمد یک دگرگونی را در این دگرگونی ها چه... ما مردم برجی ما از نزدیکی صحبت نکرد
 بودیم. یعنی حرفها را به شما میگویم کسانیکه قبل ما در سخنرانی قبل من بوده شنیده...
 آنروز هم گفتیم اگر کسی آمد، سرتان شکایت کرد که مال ما را برده چپاول کرده آدم ما را راکشته ازاین
 قبیل حرف ما اگر بود حساب حقوق مالی و دیات و غیره حسب خنایی و جزایی اینها را متجاوزیم به شما
 بخشیم... ما چه حق داریم که حکم الهی را تغییر بدیم و لاکن عادلانه با سرو صداهای با مسائل دیگر فقط
 عادلانه پیش قاضی عدل می روید و مسئله را متخلف زورگویی و مسئله دیگر نباشد... از شما ملت
 عزیز هم می خواهیم که هر جا دیدید که کسی به کسی زور گویی کرد تعدلی کرد به خانه های کسی داخل
 شد خبر بدیدید به امید خدا انشاء الله علاج اش میشود. راه اش بسته میشود. خود آن کسانیکه دست به
 این کار ها می زنند اگر کلام آید کند حتماً باید جزیایش داده شود. چه وحدت اسلامی چه از حرکت
 اسلامی. دراین سلسله فرق نمی کند هر دو شیعه اند و هر دو از همین سرزمین اند... این مسئله دوم مسئله
 سوم مسئله است... در رابطه به حادثه که پیش آمد تلخ بود ناگوار بود نیروها از سنگر ها بلند شدند...
 طایفه آمدند لاکن من باورم و ایمنه که آنها غالباً از آن گروه طایبان نبودند ما قبل از این حوادث می گفتیم
 که کارش تا آن حدود خوب بوده. بعد اش را می گفتیم ما نمی دانیم چه خواهد شد... این حادثه پیش آمد.
 حادثه تلخ بود...

ببینید آقایان در باره عرض می کنم که خدا را فراموش نکنید شاید مسئله بود که ما باید این
 گوشمالی را می خوردیم این را متوجه باشید...
 ...ببینید این قوم نوح قوم صالح هم اینها بخاطر سرکشی مردم که خدا فرمود من برای تان شتر می
 فرستم با هیچ اش علاقت و آیات خدای را می خواهید قدرت خدایی را این شتر این بچه اش از مغز خود
 می... ببینید گاهی خانواده مهلت نمی دهد و گناه کوچک را هم معاف نمی کند. این باعث شد که
 خانواده همه این قوم را هلاک کند بخاطر یک بچه... ناقص صالح آنروز گفتیم خدایا ما مردم بیچاره هستیم
 ولکن از تو مدد می خواهیم خدایا ماگناهکاریم توبه می کنیم برای ما عزت بده برای ما نصرت بده برای ما
 کرامت بده طایبان کردیم توبه می کنیم فرد کردیم...
 ...ببینید پشتون ها چه کار می کنند. فرمانان های شان چه کار کردند ببینید تاجکها چه کار کردند

و چه کار می کنند... خود تان شاهد هستید
 مردم، بعضی از حرفهاست که خواندن نمی
 بخشند...
 ...خدا اگر این سبب اش گناهان ما بوده،
 ما الهای توبه می کنیم، پیش خداوند (ج) همه ما
 توبه میکنیم. خدایا تو ما را باری کن تو ما
 از عزت بده تو ما را نصرت بده تو فرقههای
 استوار برای ملت ما عنایت کن، تو سرفرازی،
 سرپندری برای این ملت بده، خوب! حالا این
 مسئله پیش آمد...
 ... ما فهمیدیم بودیم که در غرب کابل بهانه
 موجود است و جنگ شعله رو می شود. بهانه
 دست بهانه جریان است. آن بهانه این بود که
 دولت هم همان بهانه را می گرفت و طایبان هم...
 که باید آقای مزاری در غرب کابل نباشد...
 در این زمینه چه کاری کردیم. نفر فرستادیم
 سفیر جمهوری اسلامی ایران رابط کردیم.
 موجود است و جنگ شعله رو می شود. بهانه
 دست بهانه جریان است. آن بهانه این بود که
 دولت هم همان بهانه را می گرفت و طایبان هم...
 که باید آقای مزاری در غرب کابل نباشد...
 در این زمینه چه کاری کردیم. نفر فرستادیم
 سفیر جمهوری اسلامی ایران رابط کردیم.
 اعضای شورای مرکزی که در شرق کابل بودند
 اعتراض شان دادیم گفتیم برادران ببینید
 و شما یک عذر می کنیم پیش آقای مزاری به
 خاطر حفظ همین مردم بیچاره غرب کابل
 التماس می کنیم تذلل می کنیم گردن خم
 میکنیم دست دلت بسوسش دراز می کنیم
 میگردیم آقا تو قورتی تو هرچه ترکان و کذا...
 برای خدا برای پیغمبر برای اهل بیت پیغمبر
 برای همین مردم بیچاره تان برای همین یتیمان
 بخاطر همین ریش سفیدان به احترام همین
 خانواده های که هیچ چیزی ندارند. گرسنه و
 تشنه لب دیوار رخ آغیا زندگی می کنند بخاطر
 اینها بی بگفتن تو از غرب کابل می بینی بیرون که
 اینها بهانه در دست شان نداشته باشند... با
 وجود اینکه به ما هرچه کرده فرق نمی کند حاضر
 نداریم از گذشته هرچه شده، شده من حرف
 بروم. سفیر ایران الان است. خوشحال شد به حق
 می دعا کرد... وی رفت و ما منتظر بودیم که
 جواب مثبت بیاورد... حالا من به شما مردم
 عرض می کنم که اولین کار تان و اولین مسئله
 که در ذهن پیر و جوان تان می باشد اینست که
 به امید خدا و به یاد خدا باشید... فقط اعتماد
 به خود تان و به خدای تان. به هیچ طایفانه ای
 نژادی، ملیتی، بلای برادران یا شما در یک
 کشور زندگی مشترک دارید...
 ... حالا اصطلاح وضع حزب است... با
 وجود همه هرج و مرج حالا وضع یکلی خوب
 بقیه در صفحه ۱۴

سرخی گونه، خفاش از خون من است

آزده



برادر،
رفتی نوشته ات
بم زد کت را داد،
بکار دیگر احساس
کردم که رفته ام
بدین است که
انسانیت نقطه باز را
است. (امروزها)

از سه سال پیادر بر خانام، موقوف شدند که بالاخره سیل انسان فراری را به توپخانه ببندند. هنوز گرمی خون طفلی را در دستانم احساس میکنم که مرمی «غول پیکر» سه پارچه اش کرده بود. همین اکنون میبینم که انفجار بپ میان جمع زنان واطفال چه بازده در هوا وزمین دارد. بوی باروت وخن وخاک هنوز هم برآیم تهنوع می آورد. کشاله، روده های انسان با لای خاک و اسفالت برآیم ملموس است. میدانم که سر بی تن چه اقتیدن حقیرانه دارد ومیدانم که تن بی سر چه معصومیت را به رخت میکند. میدانم که انسان شده شده چگونه بر زمین فرس میشود ومیبینم که خوش بر زمین چه زود دلمه میندند. میدانم که بعد از صغیر، هولناک انفجار، در میان سپاهی دود چه سکوتی حاکم میشود ومیدانم که اولین ناله که برآید به کمک میطلبد، چگونه ترا از زمین بر میخیزاند و چقدر ترا در محور انسانی ات میچرخاند. زنده گی، ارمان و هدف انسانیست که تنت باخون تنش سرخ است. هردو زخم خورده اند، یکی بر تنش و یکی بر قلب وروانش. یکی را ریزش خون از پا در آورده است و دیگری را دردی که بر انسانیت وعاطفه انسان تحمیل کرده اند. هردو به خود میپیچند. یکی تاله میکند و یکی زیر تن زخم خورده و ریزش خون نفسش بند کرده است. هردو بی گناه اند و قربانی انحصار فاشیستی میشوند... که رابطه خون وحق همین است: قیمت حق تنها خون است. خونت را میریزند: وحق را میگیرند و خونت را میدهد و حق را میگیری. خون حق است وحق خون است. حق نیز سرخ است. حق در خون تنش است. تا خونت را نریزاند، حق را کشته نیتراوند. فاشیزم و انحصار، با خون اطفاء میشوند. میدانند که باید برای کشتن حق، به خون حقدار تشنه باشی...

... آری، من زنده ام و هنوز ایستاده ام و میبینم که خفاش با خونم غسل طهارت میکند وبعد برای آموزش گناهان، دست دعا به سوی خدا بلند میکند. در چشم و ذهن خفاش گناه صرف از من است. خونت را سرخ خون و تجاوز بر شرف و انسانیت با دستان فاشیزم، برای خفاش صرف یک «مسئله» است که کفاره اش را باید من بدهم. خفاش استدعا میکند: «خدایا اگر مسئله سبب اش گناهان ما بوده، ما الها توبه می کنیم. پیش خداوند (ج) همه ما توبه می کنیم.»

... آری، هنوز میبینم که مادری، درجوار پنجه فقرش، طفل چند ماهه اش را نیز در میدان مرگ ووحشت فاشیزم رها کرده است. میدانم که در میان زوزه، گولله ها و ذره فاصله در انفجار، چگونه گریه طفل سکوت را پر میکند و چگونه معصومیت این آواز، دست وپایات را از اختیارت میگیرد. و گاهی، که طفل را در اغوش میگیری، آنگاه درک میکنی که در کریلا نیز به طفل رحم نکرده ییوند. آنگاه میدانی که «مسعود» میراث رسالت «یزید» را به دست آورده است وعاشورا، تداوم تاریخست که قاعده، تراژدی آن را خون محرم تشکیل میدهد...

... و اما در اعتقاد خفاش گناهکار کیست که خوشن کریلا را سرخ کرده است. در اعتقاد خفاش «یزید» و «مسعود» و «سیاف» صاحب خون امت اند و خفاش، عدالت را در جوار «مسعود» مییابد، و خفاش، رونق حاکمیت را در وجود «یزید» و مقابنت محکومیت را در خون حسین مییابد. چون خفاش هستی اش در محکوم نگهداشتن محرم و آقا پیش در رونق دادن حاکمیت نهفته است.

... و من زنده ام و هنوز ایستاده ام و شیار خونم پیوند جاودانم با انسان من است. شب چراغ کوجه من باخونم میسوزد. نور چراغ من سرخ است. زنده گی اینجا سرخ است، رابطه ها اینجا سرخ اند، ارمان وهدف سرخ اند و در کوجه من آزادی نیز سرخ است... درکوجه من صرف یک رنگ است: اینجا همه چیز باخون نوشته میشود. اینجا، زیربانی هستی و فقر خون است. هجرت از کوجه من با خون آغاز میشود. راه من با خون پیموه میشود. کشاله وخط خون، آدرس

تاریخ پیش رویم شکر. میگیرد. مشاطه زمان با عصاره تنم -خون- چهره سیاه عصر... گلگون میکند. شاهدی که باز به بهای خونم منصب آقایی را حفظ میکنند، که باز حاکمیت تشنه به خون من است: یکی خدایربار، در جامعه دوست، یکی دشمن بر کف، در جامعه نه دشمن، نه دوست و اما هر دو، تشنه به خون، همپای یک هدف، چشم بر انسانیت میندند، که: باز حاکمیت از انسانیت تهی شده است و باز صلح اسارت، از گوشت تنم میخورد و از خون تنم مینوشد... و اینبار من ناظر و تاریخ پیش چشمم شکل میگیرد. هنوز ایستاده ام و نیفتیده و میبینم که با خونم غسل تعمید میکنند: هنوز نفسم بر صلیب میدمد که خونم را از پای صلیب میشوند...

... و من ناظر و تاریخ پیش چشمم شکل میگیرد. «مصلحت» را بنده گی میکنند تا مسؤولیت اجتماعی و سرنوشت سیاسی مردم را دفن کنند. مصلحت را اصل قرار میدهند تا امتیاز گروهی را بر منافع اجتماعی وتاریخی مردم حاکم کنند. مسؤولیت را لکه، شرم میدانند تا مصلحت، زنده گی «فارغ پال» را برایشان مهیا کند. میبینم که مذهب مصلحت بر مذهب خون تکه، سیاه میپسید. میبینم که مذهب دربار، در قلب ها به جای «عشق خدا»، «وحشت از خدا» را حاکم میکند...

... که شب است وسکوت وسیاهی حاکم برزمان. خیل خفاش بر فراز خانه ام میچرخد. عصر شب است وخاکمیت خفاش، واین دو، تاریخ نگار عصر من اند، که خفاش و شب پیش غامز شده اند... وفخاش، نوحه، تراژدی من را میخواند... که از خون من حرف میزند وقافله سالار حق من شده است. وخفاش می آید که با من همدرد باشد وگریه کند... واما من که شیار خونم بر پای صلیب دله بسته است هنوز زنده ام وچشم بسته نشده است و میبیند که فقر کوجه ام از خونم رنگ میگیرد: که عصر، عصر خون من است: نعره ام از خون، نعره ام از خون، زرق زرق، هستی ام از خون، نفسم خون، مذهب خون، زرقم خون... و خود خون. تاریخ من در شیار خونم جریان دارد. زمان سرخ به خون من است... شب در خون من غوطه میزند... خفاش با خون من آبتنی میکند... از سیمای تاریخ و اندیشه، حاکمیت، خون من میچکد وسرخی گونه خفاش از خون من است.

... و من ایستاده ام و هنوز نیفتیده ام وتاریخ پیش چشمم شکل میگیرد. در کوجه ام که راه میروی، فراموش نکن که زمینش را باخونم شسته ام. در کوجه من که می آیی، به یاد داشته باش که زیر قدمهای هستی پرخونم نفس میکند، در کوجه من نایاک نیا که زمینش را خون تقدیس کرده است: کوجه من، هستی گرسنه، غرقه در خون من است... و تو ای خفاش، در کوجه من می آیی هستی نفروش که «مصادف با گل ولای شدید» منتظره شدی... تو ای ناز پرورده سیاست و آئی آنکه خونم را در لافاه، مذهب ذوب بغل داری، خونت را قریب نده و نگو که «خوب باران هم رحمت خلاست»، یا «رحمت خدا»، برحرم خون وحیثیت اجتماعی ام خیانت نکن که عصاره تاریخم همین گل ولای وخن من است...

... و آه، ای خدای پاک من! آن کی بود که اینجا بود وباخونش میشاق با هستی پرگل ولای من بسته بود؟ آن کی بود که خون طفل ششت ماهه اش را نیز ریختند، اما از جنجر اش فریاد حق من فریاد حق آن کی بود که در اج انفجار گوشت وخن، فریاد حق خواهیش «بود» و «انسانیت» ام را تثبیت میکرد؟ آن کی بود؟... آن کی بود که آوازش بیشتر بر قلب ومایهت انحصارگران میرد... آن کی بود؟... آن کی بود که «مسؤولیت» را برابر انسانیت را باخونش سرخ کرد؟ و اما برای مصلحت به تاریخ گرسنه پرخونم خیانت نکرد؟... آن کی بود، برادر!... آن کی بود که رفت؟...

... من هنوز ایستاده ام و شیار خونم در رگهای کوجه ام، پیام هستی ام را میدهد: هنوز به حافظه دارم که فاشیستان پنجهشیر، بعد